



همه‌مه انتخاباتی تبه کاران حاکم، پس از مرگ قاضی مرگشان

هیئت حاکمه جمهوری اسلامی، شامل همه جناح‌ها، مرگ رئیسی را به فال نیک گرفتند و حتا برخی افراد طبقه حاکمه، مرگ رئیسی را «بن بست شکن» خواندند.^۱ احساس آرامش در حین سوگواری، حتا در میان خود اصول‌گرایان حاکم که قرار بود «یکدست» باشند، چنان بود که روایت‌های توطئه در مورد سقوط بالگرد رئیسی، از گمانه زنی در مورد «کار اسرائیل بود» به سمت این که «کار خودشان بود» چرخید!

این واقعه، وضعیت فوق العاده بحرانی و ازهم گسیخته رژیم را عریان‌تر کرد. از یک طرف، با خشم و نفرت مردم روبروست و از طرف دیگر در صحنه بین‌المللی، در رقابت حاد میان قدرت‌های امپریالیستی «غرب و شرق» مانند توپ فوتبال لگد می‌خورد و چرخش‌های تند در اوضاع بی ثبات منطقه و جهان، به ناگهان سیاست‌های «راهبردی» به دقت محاسبه و طراحی شده‌شان را تبدیل به ورق پاره می‌کند. این تضادها، دائمًا انسجام قدرت در جمهوری اسلامی را به هم زده و انشقاق‌های درونی آن را خصمانه‌تر می‌کند.

در مواجهه با چنین وضعی، قطب‌های مختلف طبقه حاکمه (بیت خامنه‌ای، طیف اصول‌گرایان، کارگزاران، احمدی نژادی‌ها ... و همه اینها همراه با باندهای امنیتی نظامی نزدیک‌شان) با وجود نزاع‌های سخت درونی، در این گرایش سهیم‌اند که «میراث رئیسی» را اگر نه به زباله دانی، حداقل به بایگانی بسپارند و برای بقای نظام‌شان، با یکدیگر در رابطه با دو چالش بزرگ داخلی و جهانی وارد سازش شوند. اما فارغ از این که چه کسی رئیس جمهور شود، انشقاق درون حکومت بیشتر خواهد شد - به ویژه در میان خود اصول‌گرایان و باندهای نظامی - امنیتی آنها. به هر صورت، انتخابات ریاست جمهوری پسا-رئیسی، تقلاي مستاصلانه برای نجات حکومتی است که باید به خاک سپرده شود. نامزدهای این انتخابات، نماد پوسیدگی جمهوری اسلامی‌اند؛^۲ کسانی که کارنامه‌شان عضویت در سپاه سرکوب و جنایت، عضو هیئت مرگ در اعدام زندانیان سیاسی سال ۱۳۶۷، به خون کشیدن اعتراضات دانشجویی، ریاست بر انحصارات عظیم چپاول و غارت سرمایه داری است. در این میان یکی از آنها (پزشکیان) به علت آن که از مدیران «صادق» گنداب جمهوری اسلامی بوده و در پوشاندن و زیباسازی جنایت‌های جمهوری اسلامی و ایدئولوژی متعفن آن متخصص است، «درخشیده» است و اصلاح‌طلبان و حزب کارگزاران (طیف رفسنجانی - روحانی) از او حمایت کرده‌اند.

جلو انداختن پزشکیان تبری در تاریکی است برای مواجهه با چالش‌های مرگبار خارجی و داخلی جمهوری اسلامی. راهکار او را می‌توان چنین خلاصه کرد: وحدت با خامنه‌ای و دستگاه نظامی - امنیتی او در سیاست سرکوب همه جانبه مردم (تحمیل حجاب اجباری، سرکوب زنان و دانشجویان و هنرمندان و مردم کرد و بلوچ، اخراج افغانستانی‌ها) و به اجرا گذاشتن سیاست تغییر ریل در روابط بین‌المللی از «چرخش به شرق» (ایجاد روابط قوی سیاسی و اقتصادی و نظامی و امنیتی با امپریالیست‌های روسیه و چین) به سمت سیاست «روابط متوازن با شرق و غرب». این است سیاست «معجزه آفرین» پزشکیان که قرار است تحریم‌ها را ملغا و سفره معیشت مردم را پُر کند. تا آنجا که به سیاست «عمق استراتژیک» مربوط است، پزشکیان/ظریف تلاش کرده‌اند آن را تغییر معنا بدهند و به جای تاکید بر نظامی‌گری منطقه‌ای سپاه پاسداران، بر گسترش نفوذ اقتصادی منطقه‌ای تاکید بگذارند.^۳

سیاست خارجی تیم پزشکیان/ظریف در واقع، آینه روبروی سیاست دوران رئیسی است که طبقه حاکمه تلاش کرد در حین سرکوب بیرحمانه اعتراضات مردم به ویژه خیزش ژینا، با سیاست «چرخش به شرق» (یعنی وابستگی به امپریالیست‌های چین و روسیه) معضل بین‌المللی اش را حل کند و از انزوای سیاسی و اقتصادی بین‌المللی که آن را فلج کرده‌اند، بیرون آید. جمهوری اسلامی، ایران را به پایگاه رقابت امپریالیست‌های چین و روسیه با امپریالیست‌های «غرب» تبدیل کرد، اما حتا امتیاز اقتصادی نصیبش نشد^۴ و در میانه تلاطمات و زلزله‌های سیاسی جهان و منطقه تعادلش هرچه بیشتر بر هم خورد.

^۱ معصومه ابتکار گفت: خدا رحمتش کند اما مرگش بن بست شکن بود.

^۲ مصطفی پورمحمدی عضو هیئت مرگ، زاکانی و قالیباف سرکوب گران خیزش‌های دانشجویی، جلیلی بنیادگر ای فاشیست همدست کسانی که در دوره خیزش ژینا، به مدارس گاز شیمیایی می‌زدند، هاشمی رئیس بنیاد شهید و دیگر مراکز چپاول و غارت و پزشکیان که در مقام یک «تحصیل کرده» ماله کش عضو مجلس اسلامی، همیشه توجیه‌گر بیشتر جنایت‌های جمهوری اسلام بوده است.

^۳ سنایی (مشاور پزشکیان در میزگرد سیاسی) گفت، حتا «مشاورین چینی» به آنها گفته‌اند که برای توسعه اقتصادی، باید هر کاری لازم است بکنند تا مانند چین دهه ۱۹۸۰ در هایتان را به روی سرمایه‌های غربی باز کنید. سنایی، سفیر سابق ایران در روسیه بود. برنامه تماشا از شبکه سوم صدا و سیما. ۲۸ خرداد

^۴ پزشکیان و ظریف می‌گویند، «قرار بود تحریم‌ها را دور بزیم ولی الان کریدور‌ها و مسیرهای ارتباطی منطقه ما را دور زده‌اند» (بیانیه کارزار ظریف برای پزشکیان) ۲۹ خرداد ۱۴۰۳.

بی تردید، پزشک‌یان و حامیان‌شان باید تنور انتخابات را هم داغ کنند تا ذره‌ای مشروعیت برای رژیم دست و پا کنند. تکرار انتخابات مجلس در اسفند گذشته که رای باطله در تهران بیشتر از رای به نماینده اول بود، برایشان کابوس است.^۵ با این وجود قادر نیستند حتا وعده «تعدیل» سرکوب را بدهند. پزشک‌یان دائما می‌گویند مساله زندانیان سیاسی و سرکوب زنان برای حجاب، خارج از حوزه وظایف اوست. اما از آن جا که به قول لنین «حتا مرتجعین بدون توده‌ها هیچ کاری نمی‌توانند بکنند» پزشک‌یان برای کشیدن مردم مستاصل از فقر و بیکاری به پای صندوق‌های رای، وعده می‌دهد که با «احیای برجام» و پایان تحریم‌ها وضع معیشت بهبود خواهد یافت. از طرف دیگر، نظریه پردازان و مبلغین جناح اصلاح طلب جمهوری اسلامی، فعالانه حول «انتخاب از میان بد و بدتر» خلق افکار می‌کنند و حتا عاقرانه از سلبریتی‌های هنری می‌خواهند که مانند سال‌های ۷۶ تا ۹۶ چشم بر توده‌های لگدکوب شده اعماق فقر و فلاکت و زندانیان سیاسی و خشم زنان و هر پنج ساعت یک اعدام ببندند و زینت المجالس این گنداب شوند.^۶ اما چالشی که حاضر نیستند به آن نیم‌نگاهی کنند **نهادینه شدن سیکل خیزش - سرکوب در روابط میان حکومت و مردم است** و فارغ از این که چه کسی رئیس جمهور شود، این سیکل دوام خواهد یافت.

نتیجه گیری

طبقه حاکمه در تلاش برای یک تجدید صف آرایی است. اما این تجدید صف آرایی هرگز حول برنامه کنار گذاشتن شریعت از کارکرد حکومت (قانون اساسی و قوانین کیفری) به ویژه در زمینه موقعیت بی حقوقی زنان و حجاب اجباری نیست؛ هرگز به معنای آزادی زندانیان سیاسی و توقف اعدام جوانان نیست.

روی سخن این مرتجعین با مردم نیست. الویت شان حفظ نظام جهنمی شان به هر قیمت است. هرم قدرشان بسیار ضعیف شده است. می‌خواهند با یک رویکرد جدید بین المللی صفوف داخلی خود را سازماندهی مجدد کنند. این نقشه شان است اما طول عمر «نقشه جدید» هم شاید چند ماهی بیشتر نباشد. اصلا معلوم نیست مراکز قدرت نظامی - امنیتی تاب این چرخش جدید را خواهند داشت؟ تا آن جا که به قدرت‌های امپریالیستی غرب مربوط است، حاضرند امتیازاتی به جمهوری اسلامی بدهند (مانند آزاد کردن حمید نوری توسط سوئد) اما دو شرط اصلی در مقابل جمهوری اسلامی گذاشته اند: جدایی از روسیه به ویژه در رابطه با جنگ اوکراین و توقف برنامه هسته‌ای. (رجوع کنید به مصوبه‌های جی ۷ در ایتالیا در ۱۵ ژوئن). پروژه پزشک‌یان تحت عنوان «برای ایران»، شوک الکتریکی به بدن نظام از طریق گشودن درهای آن به روی دنیا و بیرون آوردن جمهوری اسلامی از انزوای سیاسی و اقتصادی بین المللی است. اما به طور کلی، تخفیف معضلات اقتصادی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی (چه در منطقه و چه با قدرت‌های جهانی) با مسائل کلان بین المللی پیوند خورده است؛ مشخصا با تضادهای تشدید یافته میان قدرت‌های امپریالیستی جهان به ویژه میان چین و روسیه و آمریکا در اوضاع به شدت سیال و بی انسجام جهان. و به طور خاص، اوضاع جهان چنان پیچیده و بی ثبات است که معلوم نیست در چند ماه آینده حکومت در کشورهای اروپایی یا آمریکا در دست چه نیروهایی باشد.

چهره‌ها و نمایندگان مختلف حکومت که از هسته قدرت بیرون رانده شده اند (اصلاح طلبان و کارگزاران و احمدی نژادی‌ها) نگران اند، اما عاجز از ایجاد هرگونه تغییری خطاب به هسته اصلی قدرت هشدار می‌دهند که اگر چنین و چنان نکنند، اگر زودتر با امپریالیست‌های غرب به توافق نرسد، اگر میان جناح‌های مختلف حکومت و حتا با بورژوازی خارج از حکومت ائتلاف‌های طبقاتی جدید درست نکنند، اگر نتواند با ترفندهایی از نوع دوم خرداد و بیست ساله پس از آن بخش‌هایی از طبقه متوسط جامعه را با خود متحد کند، طوفان‌های اجتماعی آتی دست در دست تلاطمات جهانی، ممکن است تمامیت رژیم را به نابودی بکشند و حتی بر خلاف سال ۵۷ مجال ترمیم ساختارهای دولت را به جناح‌های بورژوازی خارج از حکومت ندهد. این ناتوانی مربوط به نداشتن «اراده» و «سیاست کارشناسانه» نیست. بلکه مربوط به **حدت یابی تضادهای اساسی نظام سیاسی - ایدئولوژیک و اقتصادی - اجتماعی جمهوری اسلامی است که در چارچوب جمهوری اسلامی غیرقابل حل می‌باشند.**

جمهوری اسلامی مانند هر دولت مرتجع دیگر، لشگری از تحلیلگران و نظریه پردازان موجب بگیر دارد که کارشان لفاظی‌های به اصطلاح «کارشناسانه» برای پنهان کردن ریشه‌های منسوخ این نظام است. آنها، گاه ژست انتقادی هم می‌گیرند و تحت عنوان «نقد» همه چیز را تقلیل می‌دهند به «تصمیم گیری‌های غلط» و «گوش نسپردن به متخصصین» و «فقدان بوروکراسی کارآمد».

اینها تصویرپردازی‌های ریاکارانه درباره کارکرد **یک سیستم اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری است که امروز در ایران توسط نظام فاشیستی جمهوری اسلامی اداره می‌شود.**

اضلاع سه گانه وضعیت بحرانی جمهوری اسلامی، تشدید خواهند شد: (۱) تشدید نارضایتی مردم و خشم و خروش شان، (۲) شکاف عمیق داخل حکومت و جنگ درونی و (۳) بن بست در انکشاف روابط جمهوری اسلامی با امپریالیست‌ها.

برای سرنگونی این رژیم، باید تمام جبهه‌های نبرد علیه جنایت‌هایش را تکامل داد و افکار مردم را به سمت انقلاب واقعی تغییر داد و نیروهایشان را حول به ثمر رساندن آن سازماندهی کرد. از این طریق می‌توانیم اوضاع را به سمت شکل گیری وضعیتی برانیم که این رژیم قادر به حکومت کردن نباشد و نیروهایش بیش از آن که بتوانند ساطور قصابی شان را علیه مردم تیز کنند، گلوی یکدیگر را بدرند. وقتی برده داران با هم می‌جنگند، برای برده‌ها فرصت درهم پیچیدن تومار حکومت برده داران فراهم می‌شود. این تنها نتیجه گیری صحیح از کارزار تعیین یک مدیر جدید برای گنداب جمهوری اسلامی است.

مرکزیت سیاسی ساختن مسیر انقلاب، حزب کمونیست ایران (م.ل.م) است. سایت حزب cpimlm.org مرتبا تحلیل‌های سیاسی و سیاست‌های مبارزاتی امروز برای تدارک و آمادگی جهت سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین ایران را در دسترس عموم قرار می‌دهد. رجوع به این سایت، فراگیر کردن خط حزب و سازماندهی حول ترویج «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» و «برنامه و مانیفست انقلاب کمونیستی در ایران» از گام‌های اولیه است. لحظه را باید دریافت که وقت تنگ است.

^۵ بنا به اعلام وزارت کشور در تهران، ری، شمیرانات، پردیس و اسلام شهر مجموعا ۵۵۲ هزار رای صحیح داده شده است. بیش از هفت میلیون و ۷۷۵ هزار نفر در این حوزه حق رای داشته‌اند و بر این مبنای رسانه‌های ایران از مشارکت ۷ درصدی در تهران خبر داده‌اند. ۲۲ اردیبهشت ۱۴۰۳ - ۱۱ مه ۲۰۲۴

^۶ عباس عبدی در یادداشتی با عنوان «این کیانیان نازنین» در روزنامه اعتماد

طبقه حاکمه جمهوری اسلامی چیست؟

گزیده ای از فصل دوم «مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران»

*در سال ۱۳۵۷ نیروهای سیاسی اسلام‌گرا که طیفی از گروه‌های مختلف را تشکیل می‌دادند، تحت رهبری خمینی انسجام یافته و توانستند با برنامه «حکومت اسلامی»، رهبری خود را بر مبارزات ضد سلطنتی توده‌های مردم تحمیل کرده و انقلابی که در حال زایش بود را به یک ضد انقلاب دینی تبدیل کنند.

*در این جایجایی قدرت که «انقلاب اسلامی» خوانده شد، سرمایه‌داران بزرگ پیشین قدرت را از کف دادند و اسلام‌گرایانی که قدرت را گرفته بودند، کل طبقه سرمایه‌داران بزرگ را در چارچوبی جدید، تجدید سازمان‌دهی کردند.

*دولت دینی روابط خود با نیمی از جامعه (زنان) را بر شریعت استوار کرد و رابطه ارباب-بنده را میان مردان و زنان جامعه قانونی کرد. ستم‌گری ملی که از زمان رضا شاه یکی از ارکان دولت در ایران بوده است، کماکان ادامه یافت و تبعیض مذهبی نیز بر آن افزوده شد. سرکوب هرگونه مخالفت سیاسی، سرکوب آزادی بیان و قلم و هنر ابعاد بی سابقه‌ای یافت. تبلیغ و ترویج تفکرات خارج از گفتمان تعیین شده توسط شریعت و قانون رژیم حاکم و در ضدیت با آن، با خطرات جانی همراه شد. شوراها، کارگری، اتحادیه‌های دهقانی، شوراها، کارمندان و کارکنان موسسات گوناگون، کانون‌ها و نهادهای نویسندگان و هنرمندان و به طور کل هر نوع نهاد مدنی غیر دولتی سرکوب شدند تا نظم سیاسی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی تثبیت شد. جنبش‌های دهقانی که برای تقسیم اراضی ملاکین بزرگ در ترکمن صحرا، کردستان، فارس و دیگر نقاط کشور برخاسته بودند، به خون کشیده شدند. حکام شرع و بازرجویان و قاضیان و روسای دادگاه‌ها در صدور حکم اعدام و گرفتن فتوای مرگ از آیت الله‌ها و دست انداختن بر روی منابع اقتصادی با یکدیگر به رقابت برخاستند. در همان چند سال نخست روی کار آمدن جمهوری اسلامی، ده‌ها هزار معلم، استاد و کارمند به دلایل عقیدتی و فکری تصفیه و بازخرد شدند. ده‌ها هزار دانشجو به همین علت از تحصیل محروم شده و فقط کسانی حق ورود به دانشگاه داشتند که از فیلترهای تفتیش عقاید گذشتند. بالاخره هزاران نفر از زندانیان سیاسی کمونیست، انقلابی و دیگر مخالفین حکومت در دهه شصت در زندان‌ها به قتل رسیدند. سلطه جهانی هیچ کم نشد و به شکل جدیدی، این بار تحت حاکمیت یک رژیم دینمدار تحت سلطه امپریالیست‌ها باقی ماند.

نظام اقتصادی

*نظام اقتصادی حاکم بر ایران یک نظام سرمایه‌داری وابسته به نظام جهانی امپریالیستی است. در این نظام جهانی، انحصارات عظیم و نهادهای مالی چند کشور قدرتمند امپریالیستی، کنترل اقتصادها و نظام‌های سیاسی، نه تنها در یک کشور بلکه در سراسر جهان را در دست دارند.

*انباشت سرمایه در مقیاس جهانی، بر اساس رابطه تولیدی سلطه و تحت سلطه میان این دو نوع کشورها و شکاف عمیق میان آن‌ها پیش می‌رود. به همین جهت، این کشورها را «تحت سلطه امپریالیسم» می‌خوانیم. در کشورهای تحت سلطه، اقتصادی شکل گرفت که بند ناف آن به صدور سرمایه خارجی متصل است، تابع ملزومات انباشت سرمایه در کشورهای «مرکزی» (متروپل) است و به لحاظ درونی پیکری معوج و از هم گسیخته دارد.

* قدرت‌های امپریالیستی بدون نیاز به استفاده از جنگ و اشغال می‌توانند اقتصاد ایران را با بیرون کردن از چند شبکه روابط اقتصاد جهانی، به زانو درآورند. اقتصاد ایران، تابع قوانین بازار جهانی سرمایه، نهادهای اقتصاد جهانی، نوسانات این اقتصاد و نظام بانکی آن است. از آن جا که رقابت میان قدرت‌های امپریالیستی (ایالات متحده آمریکا، روسیه، اتحادیه اروپا، چین و ژاپن) مدام در جریان است، این رقابت‌ها بر اقتصاد ایران نیز تاثیر گذاشته و به از هم گسیختگی بیشتر این اقتصاد دامن می‌زند. این روابط اقتصادی با خود، روابط سیاسی خاص و ضرورت گردن نهادن به نظام اقتصادی و سیاسی تحت کنترل امپریالیست‌ها را ایجاب می‌کند.

*اقتصاد ایران، اقتصادی است که توسعه و رونق آن، شکاف طبقاتی را بیشتر کرده و توسعه ناکافی‌اش فقر و محرومیت به بار می‌آورد. این دو از شاخص‌های اقتصاد سرمایه‌داری در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم هستند. اقتصاد سرمایه‌داری حاکم بر ایران، پیوستگی و انسجام درونی مشابه کشورهای امپریالیستی را ندارد. اعوجاج یکی از مشخصات این اقتصاد است که دائماً بازتولید شده و حاصل وابستگی آن به سرمایه‌داری امپریالیستی است.

*توسعه صنعت و کشاورزی در ایران همواره تابعی از تقسیم کار جهانی و نقش ایران در آن به عنوان تولیدکننده نفت برای اقتصاد جهانی بوده است. تمام استانداردها و معیارهای بهره‌وری اقتصادی از طریق این رابطه اقتصادی که بخشی از رابطه تولیدی حاکم در ایران است به کل اقتصاد کشور وارد شده و دیگر فرآیندهای اقتصادی را نیز تابع معیارها و شاخص‌های بازار جهانی می‌کند. بنابراین در اقتصاد ایران یک عقب‌ماندگی مزمز در صنعت و کشاورزی وجود دارد و خدمات و فعالیت‌های ساختمانی و اقتصاد انگلی سفته و سهام‌بازی، دلالی و واسطه‌گری، همواره سودآورتر از سرمایه‌گذاری در بخش‌های صنعت و کشاورزی هستند.

*رشد سرمایه‌داری، کلان شهرها را که مرکز رونق اقتصادی‌اند به وجود آورده و مناطق دیگر کشور را به «حاشیه» توسعه اقتصادی رانده است. در نتیجه، کلان شهرها به قطب جاذبه میلیون‌ها دهقان، تولیدکننده خرد ورشکسته و جوانان بیکار تبدیل شده‌اند، بدون آن که قادر به ادغام آن‌ها در فرآیند اقتصاد شهری باشند.

شکل‌گیری قشر سرمایه‌داران بزرگ اسلام‌گرا در بورژوازی ایران

*اسلام‌گرایان تحت رهبری خمینی از قدرت سیاسی خود استفاده کردند تا تبدیل به قشر جدیدی از کلان سرمایه‌داران شوند. با استقرار جمهوری اسلامی، انتقال ثروت‌های دولتی و ثروت تحت مالکیت سرمایه‌داران و زمین‌داران بزرگ زمان شاه به مراکز قدرت و نهادهای مالی محل تجمع این قشر جدید در بورژوازی ایران و ایجاد انحصارهای بزرگ اقتصادی آغاز شد. بانک‌ها، کارخانه‌ها، زمین‌ها و اماکن شهری و اراضی کشاورزی روستائی در دست نهادها و بنیادهای وابسته به دایره قدرت، متمرکز شد. کنترل و مدیریت کارخانجات، معادن، جنگل‌ها، کشت و صنعت‌ها و شیلات و غیره میان بنیادها و نهادهای تازه تاسیس و مکتبی توزیع شد. درآمد حاصل از نفت میان این نهادها و موسسات تقسیم شد. دست انداختن به اراضی شهری و درآمد‌های ناشی از آن از طریق انتصاب شهرداری‌ها، کنترل بنادر و راه‌های ترانزیت، فصل دیگری از این توزیع بود. کلان سرمایه‌داران

اسلام‌گرا به مرور خود را در مجموعه‌های مالی، صنعتی و تجاری بزرگ سازمان دادند. مهم‌ترین منبع شکل‌گیری این قشر سرمایه‌داران اسلام‌گرا آن جا بود که اهرم‌های دولت و اداره و مدیریت روابط تولیدی امپریالیستی میان ایران و نظام سرمایه‌داری جهانی را در دست گرفتند. این قشر، در چارچوب روابط تولیدی امپریالیستی و با تکیه بر آن است که مالکیت خصوصی را بر کلیت خاک و دیگر منابع طبیعی ایران و کنترل نیروی کار اعمال می‌کند. این فرآیند شکل گرفتن یک قشر جدید از طبقه بزرگ سرمایه‌دار در ایران از طریق «انقلاب اسلامی» بود.

نظام سیاسی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی

*رژیم جمهوری اسلامی، یک رژیم دینمدار (تئوکراتیک) است. رژیمی که در آن حاکمیت یک مذهب خاص، قوانین را تعیین می‌کند. در این رژیم، منبع قانون نه عقل بشر که «وحی الهی» است و روحانیت شیعه، وظیفه تفسیر آن را بر عهده دارد. ادغام دین و دولت، به معنای سرکوب آزادی‌های فردی، اندیشه علمی، تبدیل مردسالاری به یک امر مقدس الهی و تقویت پدرسالاری، سرکوب هنر به ویژه موسیقی و آواز و رقص، سرکوب ادبیات و افکار و گفتمان سکولار و تفکر انتقادی است.

*طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی، مذهب شیعه اثنی عشری، مذهب رسمی حاکم بر ایران و غیرقابل تغییر است. قانون اساسی مردم را بر پایه جنسیت، هویت دینی و مذهبی و مرامی، به بخش‌های مختلف با حقوق و امتیازات متفاوت و نابرابر تقسیم می‌کند. «اخلاق» این حکومت وابسته به تبعیت زنان از نقش و رفتار اجتماعی است که اسلام و مذهب شیعه برایشان تعریف کرده است. طبق شریعت اسلام، رفتارهای جنسی ال.جی. بی.تی سزاوار مرگ است. طبق همین شریعت ورود بهایی‌ها به مراکز آموزشی و کسب و کار ممنوع است. علاوه بر روحانیت و منبرهای مساجد و نمازهای جمعه، تمامی تربیون‌های رسمی و غیررسمی حکومت، رسانه‌ها، نظام آموزشی، تولیدات به اصطلاح فرهنگی و غیره، عمدتاً روابط و افکار فاشیستی دینی را در جامعه تبلیغ و ترویج می‌کنند.

*حکومت دینمدار بیش از هر بخش دیگری، در قوه قضائیه جمهوری اسلامی و نظام کیفری آن متجلی می‌شود. بخشی از قوانین کیفری جمهوری اسلامی به تبعیت از شریعت، قوانین مبتنی بر روابط قبیله‌ای در دوران صدر اسلام هستند. در آن جوامع، جنایت با جنایت پاسخ داده می‌شد و نظام قضایی جمهوری اسلامی نیز چنین است.

*در این جهان‌بینی، مجازات، عملی برای مرعوب کردن کل مردم و حربه‌ای برای سرکوب و تثبیت قدرت سیاسی و اقتصادی است. نمونه آن، اعدام‌های کردستان در ابتدای به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی و در دهه ۶۰ و سال ۶۷ است که در مورد آخر، لغو احکام زندانیان سیاسی توسط «فتوا» و اعدام آن‌ها بدون تفهیم اتهام، بدون آیین‌های دادرسی، بدون حق درخواست تجدید نظر در حکم اعدام، بدون حق وکیل و صرفاً بر اساس «فتوای» خمینی جلاد صورت گرفت. این نظام قضایی بازتاب ماهیت ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی، ایدئولوژی و کل نظام اجتماعی آن است.

دستگاه نظامی-امنیتی ستون فقرات دولت

*جمهوری اسلامی، دستگاه دولتی رژیم شاه، به ویژه دستگاه نظامی و امنیتی آن را در اختیار گرفت و قوای مسلح و امنیتی دیگری نیز بر آن افزود. رژیم در بدو امر برای تحمیل خود با تکیه بر نیروی نظامی سپاه پاسداران و ارتش، به لشکرکشی در اقصی نقاط کشور به ویژه کردستان دست زد و با گسترش بی وقفه دستگاه امنیتی، مخالفین خود را به طور مستمر حبس و شکنجه و اعدام کرد. نیروی شبه نظامی سراسری بسیج، یکی از بازوان اعمال سرکوب وسیع در شهرها، روستاها، ادارات، کارخانه‌جات، محلات، دانشگاه‌ها و غیره شد. علاوه بر وزارت اطلاعات، نهادهای امنیتی دیگر مانند اطلاعات سپاه نیز با کمک سرویس‌های امنیتی امپریالیستی (عمدتاً کشورهای اروپایی و روسیه و چین) به مدرن‌ترین ابزارها و شگردهای جاسوسی، شکنجه و ترور مسلح شده و آموزش دیدند. هم‌چنین واحدهای رزمی، جاسوسی و تروریستی فرا-مرزی مانند سپاه قدس، برای عملی کردن اهداف رژیم در خارج از کشور تاسیس و فعال شدند. جمهوری اسلامی در سرکوب امنیتی و به راه انداختن ترور و وحشت، از دادگاه‌های شرع و خودمختاری قضات شرع استفاده کرده و ترکیب ویژه‌ای از «جلاد-روحانی» را به وجود آورد.

توده‌های طرفدار جمهوری اسلامی

*طبقه سرمایه‌داران بزرگ وابسته در ایران و دولت آن‌ها بی پایه نیستند. به ویژه آن که جمهوری اسلامی بر اساس یک جنبش ارتجاعی دینی به قدرت رسید و پس از کسب قدرت، پایه‌های توده‌ای خود را سازمان داده و ایدئولوژیزه کرد. هرچند با گذشت چند دهه، از پایگاه توده‌ای جمهوری اسلامی به شدت کاسته شده است اما انقلاب کمونیستی برای سرنگونی جمهوری اسلامی، یک جنگ داخلی را از سر خواهد گذراند. به این معنا که در سمت دشمن، درصدی از توده‌های مردم قرار خواهند گرفت.

جناح‌بندی‌های درون هیئت حاکمه

*دولت بورژوازی از جمله دولت حاکم در ایران، هرگز یکدست نیست و متشکل از جناح‌ها و نیروهای مختلف است که همواره در رقابت و نزاع با یکدیگرند. هدف هر یک از این نیروها در نزاع درونی، حفظ ثبات و استحکام دولت طبقاتی شان و در عین حال قرار گرفتن در راس هرم قدرت است. همه این جناح‌ها، همواره خود را نماینده منافع «عمومی» قلمداد می‌کنند. همان گونه که کلیت دولت دیکتاتوری بورژوازی در همه جا خود را نماینده منافع «همه مردم» اعلام کرده است. جناح بندی‌های گوناگون جمهوری اسلامی نیز از این امر مستثنی نیستند.

وحدت و تضاد جمهوری اسلامی با امپریالیسم

*اگر چه اسلام‌گرایان حاکم بر ایران، برای تحمیل قوانین شرعی هزار و چهار صد سال پیش تلاش کرده‌اند اما، مانند دیگر نیروهای اسلام‌گرا، اساساً نیروهای سیاسی زاده عصر سرمایه‌داری هستند که در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم، برای دست یافتن به قدرت سیاسی، به رقابت و جنگ با قشرهای سنتا حاکم پرداخته‌اند. میان اسلام‌گرایان و قدرت‌های امپریالیستی غربی به ویژه آمریکا، تضادهای حاد وجود داشته است اما این تضادها دال بر ماهیت متخاصم نظام‌های اقتصادی-اجتماعی آن‌ها نیست.

*در سال ۱۳۵۷، امپریالیست‌های غربی راه را برای قدرت‌گیری اسلام‌گرایان در ایران باز کردند تا هم مانع از رشد نیروهای انقلابی کمونیست شوند و هم از نفوذ سوسیال امپریالیسم شوروی در ایران جلوگیری کنند. هر چند امپریالیست‌های غربی راه را برای این قدرت‌گیری گشودند، اما روابط آن‌ها با جمهوری اسلامی همواره پر تنش بوده است. به یک کلام، تضاد میان اسلام‌گرایان و امپریالیست‌ها، ماهیتی ارتجاعی دارد و تضادی است درون سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی میان دو نیروی ارتجاعی که هر یک به نوبه خود شکلی از یک نظام اجتماعی منسوخ و ارزش‌های منطبق بر آن را نمایندگی می‌کنند.

دین، اخلاق ... قطب بندی، قطب بندی مجدد

دو هسته محکم در در مقابل هم^۱

هیچ چیز خطرناک‌تر از آموزش دیدن بر پایه محدود نیست!

باب آواکیان، ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۵

قبلاً با استفاده از استعارهٔ هرم متشکل از دو نردبان صحبت کردم. اکنون، نردبان‌ها شروع به لغزیدن به پایین کرده‌اند و مرکزیت دیگر نمی‌تواند آنها را در بالا نگه دارد. در این جاست که اهمیت و به موقع بودن نظر هر تزرگ در نیویورک را که قبلاً به آن اشاره کردم، می‌توان کامل‌تر دید. او می‌گوید، «آه او، اکنون نه تنها راست رادیکال قدرت بسیار بیشتری دارد، بلکه این امر فضایی را برای چپ رادیکال باز کرده است» زیرا چشم انداز کاملی باز شده که نشان می‌دهد مرکزیت آنطور که قبلاً با ثبات بود، دیگر نیست.

با این وصف، بسیار مهم است درک کنیم که تجدید قطبی سازی مثبت صحنه به طور خود به خود اتفاق نمی‌افتد: این اتفاق به درجات زیادی به آنچه که ما انجام می‌دهیم و این که چگونه واقعیت را درک کرده و بر اساس آن عمل می‌کنیم بستگی دارد.

اما به طور اساسی، همه چیز به طور فزاینده می‌تواند در شکل دو هسته محکم در مخالفت با یکدیگر، در قطب‌های مخالف مطرح شود. این حقیقت دارد.

بله، تعدادی از نیروهای دیگر در میدان هستند و خواهند بود. همانطور که لنین گفت: مسئله این نیست که دو ارتش به صف شوند و یکی بگوید، «ما طرفدار سوسیالیسم هستیم» و دیگری بگوید «ما طرفدار امپریالیسم هستیم.» پس، درجه بندی‌ها و پیچیدگی‌های زیادی وجود خواهد داشت. با این وصف، با تکامل هرچه بیشتر اوضاع، دو قطب که در تضاد اساسی با یکدیگرند می‌توانند شکل بگیرد و به وجود آید، به این شکل: از یک طرف، هسته محکم آنها؛ هسته محکم حکومت بورژوازی در حال حاضر، بدون الاستیسیته؛ و از سوی دیگر، هسته محکم که توسط کمونیسم و چشم انداز و روش کمونیستی نمایندگی می‌شود و باید آن را درک و اعمال کنیم؛ هستهٔ محکمی با الاستیسیته زیاد.

و سپس، اگر همه چیز به این ترتیب پیش برود، یک نبرد درگیر خواهد شد - باز رجوع کنید به بحث نیوت گینگریچ و مقایسه ای که او کرده است بین وضعیت امروز و آنچه در اواسط قرن ۱۹ منجر به جنگ داخلی در ایالات متحده شد - یک مبارزهٔ تا به آخر جریان خواهد یافت، بین این دو قطب و نیروهایی که می‌توانند در اطراف آنها جمع شوند. با این حال، دوباره تاکید کنم، چالشی که این وضع برای ما ایجاد می‌کند و ما باید به وضوح تشخیص دهیم و بسیار جدی با آن روبرو شویم این است که همه چیز به شکل دلخواه «در دامان ما» نخواهد افتاد و الله بختکی فرو نمی‌پاشد.

آنچه تاکید می‌شود - و آنچه که ما باید با آن دست و پنجه نرم کنیم نیاز به یک قطبی سازی مطلوب‌تر است، نه دنباله روی از قطب بندی کنونی یا به شیوه ای خوش خیالانه آن را نادیده گرفتن. یا سر باز زدن از درک دیدگاه و روش کمونیستی و به کار بستن آن که بحث اش را کردم و به جای این کار، روشی را اتخاذ کردن که نهایتاً یک دفاع رقت انگیز و ناچیز از کمونیسم خواهد بود.

تاخت و تاز به اردوگاه دیگر - شکاف انداختن در صفوف دشمن

یکی از موضوعات مهم و صحیح که در بیانیه حزب ما درست پس از انتخابات ۲۰۰۴ مطرح شد (اطلاعیه ای با عنوان «این انتخابات بیان اراده مردم نیست») این است که نیاز به عوض کردن قطب بندی موجود است. بیانیه نکته خاص مهمی را پیش می‌کشد و می‌گوید، لازم است دست به شکلی از «مداخله گری» در میان کسانی بزنیم که تحت سلطه بنیادگرایی مسیحی فناتیک ... بوده و به شدت معتاد به فانتزی‌های آرماگدونی [جنگ آخرالزمانی] هستند. می‌توانید به کتابفروشی‌ها، حتی کتابفروشی‌های جریان اصلی بروید و ببینید که پر از کتاب‌های رستاخیزی بنیادگرایان ارتجاعی مثل تیم لاهای است (همسرش بورلی لاهای، بنیانگذار زنان نگران برای امریکا، یکی از گروه‌های راست‌گرای فاشیست مسیحی است).

میلیون‌ها نفر در ایالات متحده کتاب‌های مربوط به روز رستاخیز را می‌خرند. این افراد در واقع به طور جدی معتاد به فانتزی‌های جنگ آخرالزمانی زندگی می‌کنند که این کتاب‌ها نیز بخش بزرگی از پرورش و تقویت آن هستند. هستند و در دنیای بسته و خودکفایی که خودشان ایجاد کرده‌اند همانطور که در بیانیه انتخاباتی ما نوشته شده است، باید مداخله جدی با این افراد صورت گیرد. ما باید در واقع بخشی از این سازماندهی کنیم و بدانیم که خیلی سخت خواهد بود، نه تنها به دلیل ماهیت این نیروها و همه چیزهایی که در مورد آنها گفتیم، بلکه همچنین به این دلیل که دولت در کنار ما نیست. فاشیست‌های مسیحی در دنیای واقعی «خدایی» را در کنار خود ندارند اما آنها دولت را در کنار خود دارند.

ما به طور خاص به جوانان و به طور کلی به افرادی نیاز داریم که مسلح به چشم انداز کمونیستی باشند و مستقیماً به سنگ‌های این‌ها در کلیسایا بروند و اعلامیه پخش کنند و آنها را درگیر بحث کنند. ما به انواع روش‌های خلاق برای درگیر کردن این افراد نیاز داریم. نه برای فحش دادن بلکه برای درگیر کردن آنها در مورد مسائلی که تا حال با آنها مواجه نشده‌اند و مبارزه فکری با آنها. آنها یک جهان بسته دارند. من در مورد چشم انداز

کوتاه مدت ساده لوح نیستیم، اما این کاری است که باید با مد نظر داشتن چشم انداز استراتژیک و ملاحظات استراتژیک، همواره انجام شود. آنها باید با واقعیتی مواجه شوند که از آن جدا شده اند. بسیاری از آنها، نه قطعاً همه، اما بسیاری از آنها در حومه زندگی می‌کنند و در واقع مرفه هستند. اشتباه است که فکر کنیم اینها همه فقیر و بی سواد هستند. بسیاری از آنها را میتوان تحصیل کرده حساب کرد. کتابی از رابرت کاپلان خواندم با عنوان پایانه‌های زمین که در کل کتاب خوبی نیست اما یک نکته آن واقعا من را تحت تاثیر قرار داد و از آن کتاب با من ماند. اودر مورد بنیادگرایان اسلامی این نکته را پیش میکشد که: هیچ چیز خطرناک‌تر از آموزش دیدن بر پایه محدود نیست. به عنوان مثال، محمد عطاء، که ظاهراً یکی از سازمان دهندگان اصلی (و شرکت کننده در) حملات ۱۱ سپتامبر بود، دانشجوی مهندسی بود. این بدان معنا نیست که همه دانشجویان مهندسی را در صف کوتاه فکر و عقب مانده قرار دهیم. اما چیزی وجود دارد که مربوط به این حقیقت است که آموزش بر اساسی محدود و مکانیکی، آموزش بر اساس یک پایه باریک می‌تواند بسیار خطرناک باشد. این در مورد بسیاری از این فاشیست‌های مسیحی صدق می‌کند که در دنیایی عمدتاً بسته زندگی می‌کنند. همانطور که نویسنده مارک کریسپین میلر یک بار آن را بیان کرد: اگر اخبار خود را فقط از فاکس نیوز دریافت کنید و به رادیو مسیحی یا هر چیز دیگر گوش دهید، درک شما از دنیا در حد مردم قرن نهم است. این اغراق است، اما به چیزی بسیار واقعی اشاره می‌کند.

ضربه زدن به پایه‌های بنیادگرایی

در ارتباط با همه اینها، نکته ای وجود دارد که من برای یک دهه یا بیشتر قاطعانه توجهات را به آن معطوف کرده ام: ضروری است که به بنیادهای بنیادگرایی مذهبی ارتجاعی و خوانش تحت اللفظی انجیل، به این فاشیسم مسیحی ضربه بزنیم.

عده ای پس از دیدن فیلم سخنرانی من در مورد انقلاب (نوار ششم) گفته اند: «وای، من واقعا از نحوه ای که او ریشه‌های دین را در می‌آورد شگفت زده شدم، نمی‌دانستم چنین کاری امکان پذیر است». بله امکان پذیر است و انجام آن بسیار مهم است. البته نباید به شیوه ای جزمی و خشک مغزانه این کار را انجام دهیم. اما نکته ای که من بر آن انگشت گذاشتم مربوط به تناقض کلیدی است که چندین بار درباره آن صحبت کرده ام - تناقضی که این فاشیست‌های مسیحی به طور عینی گرفتار آن هستند: تناقض بین اصرار بر خوانش تحت اللفظی انجیل، اصرار بر اینکه هر کلمه و جزء این کتاب کلام واقعی خدا است که باید باور کرد و نعل به نعل از آن پیروی کرد، تضاد بین آن چه انجیل واقعا فراخوانش را می‌دهد و می‌خواهد با آنچه که اکثر مردم جامعه عادلانه و شرافتمدانه و حتماً منطبق بر سلامت روان می‌دانند.

یک تناقض بسیار شدید در همه اینها وجود دارد. در چیزهایی مانند کتاب **موعظه از منبر استخوان‌ها** و سخنرانی‌های اخیر در مورد دین، من به برخی چیزهای دهشتناک انجیل اشاره کرده ام که صرفاً توصیفی نیستند بلکه «خدای» انجیل و نمایندگان آن‌ها پافشاری کرده و تحسین می‌کنند. مانند، برده داری، تجاوز جمعی به زنان و قتل و غارت پیروان ادیان دیگر؛ اعدام همجنسگرایان و زنانی که متهم به جادوگری هستند؛ کشتن زنانی که نمیتوانند هنگام ازدواج ثابت کنند باکره هستند؛ اعدام کودکانی که والدین خود را می‌زنند یا خیلی ساده علیه آنها شورش می‌کنند؛ و خرد کردن سر کودکان مردمی که موجب خشم «خدا» شده اند.

این چیزها را به طور خاص می‌توان در سراسر عهد عتیق کتاب انجیل یافت. از جمله در پنج تای اول از کتاب‌های به اصطلاح «موسایی» انجیل (آفرینش، خروج، لاویان، اعداد و تثنیه) و همچنین در کتاب یوشع و کتاب‌های به اصطلاح «نبوی» مانند اشعیا (مثلاً، در فصل‌های ۹ تا ۱۴ در اشعیا).

و در اینجا مثال دیگری است، که در **کتاب آزاداندیشان، تاریخ سکولاریسم آمریکایی**، توسط سوزان جاکوبی نقل شده است: در کتاب دوم پادشاهان، می‌گوید که چگونه یک بار پیامبر ایسا مورد تمسخر کودکان قرار گرفت و «خدای» انجیل که ایسا او را پرستش می‌کرد، خرس‌های ماده را برای حمله به کودکان فرستاد تا کودکان را تکه پاره کنند. انجیل ماجرا را این طور تشریح می‌کند (در پادشاهان ۲: ۲۳-۲۴):

«او از آنجا به بیت ثیل رفت و در حالی که او در راه بود، برخی از پسران کوچک از شهر بیرون آمدند و او را مسخره کردند و گفتند: کله طاس برو گمشو، کله طاس برو گمشو! او برگشت و نگاه شان کرد و به نام خدا نفرین نثارشان کرد. سپس دو خرس ماده از جنگل بیرون آمدند و چهل و دو نفر از پسران را از بین بردند.»

البته، در دنیای امروز هر انسان سالمی چنین چیزی را وحشیانه می‌داند. اما بسیار مهم است بدانیم که فاشیست‌های مسیحی در واقع بر اعتقاد و پذیرش هر آنچه که در کتاب انجیل گفته می‌شود اصرار دارند و واقعیت این است که انجام این کارهای وحشتناک که از انجیل نقل کردم و جنایت‌های دیگری که به آنها اشاره کرده ام، بر خلاف اصول فاشیست‌های مسیحی نیست. ما همچنین باید درک کنیم که آنها در مورد تحمیل اجتماعی تفسیر تحت اللفظی از انجیل و «قانون مبتنی بر انجیل» جدی هستند و اگر موقعیت اش را پیدا کنند این کار را انجام خواهند داد. رهبران و کارگزاران سیاسی فاشیست‌های مسیحی، تاکتیک داشته و خواهند داشت و حتی گاهی اوقات، زمانی که مفید بدانند، از سیاست‌های پیچیده و ظریف استفاده خواهند کرد. اما باز تاکید می‌کنم، اساساً هیچ چیز در انجیل وجود ندارد که به طور اصولی قصد عملی کردنش را ندارند - از جمله انواع جنایات وحشتناکی که در اینجا ذکر کردم.

به چالش کشیدن افرادی که در این توهمات گرفتار شده اند و بیرون کشیدن آنها از این مغاک آسان نیست. برای نشان دادن سختی این امر، می‌توانم به تجربه ای اشاره کنم که افراد آر.سی.وای.بی (بریگاد جوانان کمونیست انقلابی، گروه جوانان تحت رهبری حزب) داشتند. آنان بیانیه حزب را در مقابل سالن نمایش فیلم مصائب مسیح را در نیویورک پخش کردند و تماشاچیان بنیادگرای مسیحی و معتقد به نص صریح انجیل را در مورد این تناقض به چالش کشیدند: از یک طرف، کارهای وحشتناکی که در انجیل تبلیغ و تحسین می‌شود و از طرف دیگر، آنچه انسان امروزی عادلانه و شرافتمدانه می‌داند. جواب بسیاری از آنان این بود: «حُب اگر این چیزی است که انجیل می‌گوید، فکر میکنم این کاری است که باید

انجام دهیم.» بنابراین ما نمی‌توانیم فکر کنیم که فقط ارائه تیز این تناقض آنها را قانع خواهد کرد که شالوده‌های بنیادگرایی دینی خود را زیر سوال بکشند. ما باید به چکش زدن روی این موضوع ادامه دهیم و نیازمند برخی «مداخله‌ها» سازمان یافته جوانان انقلابی و دیگران هستیم که به شیوه ای سازمان یافته و سیستماتیک با این افراد مقابله کنند و آنها را به چالش بکشند. نه اینکه فقط یا اساساً اکتفا کنند به این که چرا رای داده اند یا به چالش کشیدن آنها در چارچوب سیاست انتخاباتی و شکاف در طبقه حاکمه. بلکه، بر حسب مساله ای اساسی‌تر در مورد ماهیت جامعه کنونی و خصلت جهانی که ما باید بخواهیم در آن زندگی کنیم، و این که جامعه ای که ما می‌خواهیم چه نوع ارزش‌ها و اخلاقیاتی دارد که بنیادا با جامعه کنونی متفاوت است. برای به چالش کشیدن این بنیادگرایی ارتجاعی تحت اللفظی، می‌توانیم و باید با دیگران متحد شویم، از جمله با افراد مذهبی مترقی و متفکر. اما همچنین نیاز زیادی داریم که این کار را مستقیماً تحت پرچم خودمان انجام دهیم. زیرا کمونیست‌ها تنها کسانی هستند که می‌توانند به طور کامل این کار را انجام دهند و به طور کامل جایگزینی برای آن ارائه دهند که در واقع منطبق بر منافع اساسی اکثریت بشریت است.

نبرد بر سر اخلاق، پیشبرد اخلاق مثبت

بُعد دیگری از این مسئله، ضرورت ضربه زدن به اخلاقیات فاشیست مسیحی و ارزش‌های آن است؛ یعنی ضربه زدن به تاثیر واقعی اجرای اخلاقیات و ارزش‌هایی است که این افراد در اطراف آن سازماندهی می‌شوند و در تقابل با نوع اخلاق و ارزش‌هایی است که در یک جامعه و جهانی که واقعا شایسته زندگی مردم است و باید بخواهند در آن زندگی کنند باشد.

بنابراین در ضربه زدن به این گسل، به پایه‌های بنیادگرایی مذهبی اخلاقیات آنها، جنبه سلبی و نفی کافی نیست؛ بلکه بدیل ایجابی و مثبت را نیز باید پیش کشید و گفت چه نوع اخلاقیاتی را باید تثبیت و مردم را حول عملی کردن آن بسیج کرد.

اما برای پیش کشیدن، فراگیر کردن و مبارزه کردن برای اخلاقیات بدیل مثبت، همچنین نیاز به ایجاد اتحاد گسترده تری در میان مردم هست. به طوری که علاوه بر وسط کشیدن تمام چشم انداز اخلاقیات کمونیستی مان لازم است که یک نوع «جبهه متحد اخلاقیات مترقی» هم ایجاد شود. در عین حال که به هیچ ترتیبی نباید اخلاقیات کمونیستی کامل مان را پنهان کنیم و برعکس باید آن را کامل بیان کنیم، اما این را نیز باید فراگیر کنیم و برای فراگیر کردنش با دیگران متحد شویم. سخنگویان حزب ما، «زمامداران» ما، رفقای ما و دوستان ما که صاحب تاریخ و دانشی در این زمینه اند باید بسیج شوند تا این حوزه را در دست بگیرند و به عنوان بخش مهمی از این کار، با بسیاری از نیروهای مترقی در راه اندازی این نبرد، هم برای مخالفت با فاشیست‌های مسیحی و هم برای پیشبرد یک بدیل مثبت، به شیوه ای خوب کار کنند.

در بحث با برخی از افراد مذهبی مترقی، یکی از چیزهایی که به آنها گفتم این بود: «شما باید موضع بگیرید؛ یک موضع اساسی متمایز کننده و با صراحت تاکید کنید که انجیل را نباید به معنای واقعی کلامش قبول کرد. گفتم، اگر اینکار را نکنید، نمی‌توانید با فاشیست‌های مسیحی در بیفتید. واقعیت این است که اگر شما انجیل را به معنای واقعی کلمه در نظر بگیرید، به گرداب این دهشت‌ها کشیده شده و از آن حمایت خواهید کرد. این را در طول تاریخ دیده ایم و امروز نیز مصداق دارد. انجیل را نباید به عنوان کلام نص صریح خدا دید و تفسیر کرد.»

در واقع، بسیاری از این افراد مذهبی مترقی نه تنها در مورد انجیل و مذهب بلکه در مورد چیزهای دیگر نیز بسیار مطلع هستند. اما یک مشکل این است که آنها به طور کلی نمی‌دانند چگونه آنچه را که می‌دانند به طور موثر و قدرتمند به کار گیرند. به عنوان مثال، داشتم کسی را که دیدگاه مذهبی مترقی دارد در تلویزیون تماشا می‌کردم. در پانلی با چهار بنیادگرایی مسیحی دیگر بود و بنیادگرایان چیزی را از کتاب یوحنا (در عهد جدید انجیل) مطرح کردند که چگونه فقط از طریق عیسی می‌توانید به پدر و بهشت برسید، و همه این نوع چیزها - و چگونه، اگر عیسی را به عنوان ناجی خود نگیرید، انجیل می‌گوید که شما به نفرین ابدی محکوم خواهید شد. آنها اصرار داشتند، «ما را سرزنش نکنید، این چیزی است که خدا می‌گوید، ببینید، این درست در انجیل است.» و این آدم مذهبی مترقی سعی داشت بگوید، «آیا تا به حال در مورد انتقاد تاریخی نشنیده اید، آیا نمی‌دانید که این محتوا بعد از زمان مسیح در انجیل قرار داده شده است؟» نه! آنها نمی‌دانند - و یا نمی‌خواهند بدانند. آنها فقط یک دیدگاه و دستور کار دارند که می‌خواهند با زور اعمال کنند. همین. این آدم مذهبی مترقی نمی‌توانست یقه شان را بگیرد و حرفش را بزند. افرادی مثل او چیزهای مهمی برای گفتن دارند، اگر که بتوانند از موقعیت‌ها و رویارویی‌های مختلف بتوانند استفاده کنند و یاد بگیرند که قوی و موثر باشند.

یک جنبه کلیدی در همه اینها بسیج و به معنای صحیح رهبری افراد مذهبی مترقی برای پیوستن بسیار کامل‌تر و سیستماتیک‌تر و در ابعاد و تعداد بسیار بیشتر و طولانی مدت در این نبرد است. این افراد حتا برای این که در چارچوبه خط و نظرات خودشان مبارزه کنند، به طور عینی نیاز به آن دارند که رهبری شوند و بهشان جهت گیری داده شود. اگر واقع بینانه نگاه کنیم، هدف ما نمی‌تواند این باشد که همه آنها را به کمونیسم جذب کنیم و این امر در شمار وسیع اتفاق نخواهد افتاد و اگر بیفتد در مسیری طولانی خواهد بود. اما لازم نیست کمونیست بشوند تا بتوانند نقش بسیار مثبت و مهمی در این نبرد بازی کنند. اما حتا بر حسب «نقطه نظر خودشان» نیاز دارند که ما دیدگاه کمونیستی خودمان را به طور کامل طرح کنیم و یک فرآیند سالم اتحاد-مبارزه-اتحاد را با آنها در رابطه با مسائل مختلف پیش ببریم: در رابطه با نبرد مهم علیه فاشیسم مسیحی و به طور کلی علیه بنیادگرایی دینی ارتجاعی و در رابطه با مسائل بزرگتر مربوط به وضعیت جهان و چرا اینطور است و چگونه می‌توان جهان بنیادا متفاوت و بسیار بهتر ساخت.

به یاد امیر حسن پور: نگاهی به کتاب شورش دهقانان مُکریان (۱۳۳۱-۱۳۳۲)

مریم جزایری

توضیح: در ماه ژوئیه ۲۰۲۱ جلسه ای در معرفی کتاب شورش دهقانان مُکریان نوشته رفیق عزیزم زنده یاد امیر حسن پور در کلاب هاوس برگزار شد. این جلسه با سخنان شهرزاد مجاب گشوده شد و پس از آن با سخنان فاتح شیخ و ناصر مهاجر و سیاوش رنجبر و من (مریم جزایری) ادامه یافت. بخش‌های مهم نوشته زیر از آن سخنرانی برداشته شده است.

لازمه یاد بود شایسته امیر حسن پور، بررسی نقد بی رحمانه اما علمی اش از وضع موجود و همچنین پافشاری تزلزل ناپذیر و باز هم علمی اش بر ضرورت انقلاب کمونیستی است. ۱۴ سال پیش در سخنرانی ای به مناسبت بهار عربی گفت: «جهان موجود گنبدیده است ... حتا طبیعت در شرف نابودی است. شاید بتوانم بگویم که در طول عمرم چنین چیزی ندیده‌ام. گرسنگی، فقر، بی عدالتی، جنگ علیه زنان، جنگ‌های امپریالیستی، جنگ علیه فقرا، نژادپرستی، ژنوسید و پاکسازی قومی.» و اضافه می‌کند که: «مردم جهان عرب و دیگر نقاط دنیا نشان داده اند که جسارت شورش علیه وضع موجود را دارند و حتا حاضرند جانشان را هم برای تغییر این وضع بدهند.» و با تاکید اضافه می‌کند: «اما دیدن آلترناتیو ممکن در مقابل این جهان هم، جرات و جسارت می‌خواهد». اکنون که با جنایت نسل کشی اسرائیل و آمریکا در غزه روبه رو هستیم، خوبست خدمات امیر در بنیان گذاری جنبش حمایت از آزادی فلسطین در دانشگاه تورنتو را یادآوری کنیم، دانشگاهی که او در آن استاد مطالعات خاورمیانه بود. او ماهیت رژیم آپارتاید استعمارگر اسرائیل و نقش اش را به عنوان پادگان نظامی-سیاسی آمریکا در خاورمیانه به طرز نافذی افشا می‌کرد و به مناسبت‌های مختلف همراه با همکاران یهودی تبار و عرب اش در مقابل کنسولگری اسرائیل پلاکاردهای اعتراضی به دست می‌گرفت و برای عابرین روشنگری می‌کرد.

کتاب بر فراز موج نوین کمونیسم منتخبی از مقالات امیر است که طیف وسیعی از موضوعات را پوشش می‌دهد و نمونه بارزی از کار علمی امیر است که مباحث مهمی را در بر می‌گیرد، از جمله: مارکسیسم و تکامل آن در سنتز نوین کمونیسم باب آواکیان، جمع‌بندی از سوسیالیسم در شوروی و چین، جنبش ملی کردستان، جنبش زنان، جنبش دانشجویی دهه شصت میلادی، نقد نگری و ژیزک و شیوه تفکر پست مدرنیستی، ضرورت داشتن تفکر علمی و مقابله با ضد علم و خرافه، نقد سیاست‌های هویتی، قانون و حق بورژوازی و غیره. این کتاب قبل از این که امیر بر بستر بیماری افتد، با ادیت و بازخوانی دقیق خودش و با پشتکار و دقت نظر همیشگی شهرزاد مجاب منتشر شد و هنگامی که در بستر بیماری بود با شنیدن خبر انتشار نسخه زیرزمینی آن در ایران بسیار خشنود و خوشحال شد. نسخه پی دی اف کتاب در کتابخانه حزب ما در دسترس عموم است. Cpimlm.org

کتاب شورش دهقانان مُکریان نمونه دیگری از کار امیر و نظریه پردازی علمی (ماتریالیست تاریخی) است. شورش دهقانان مُکریان در جغرافیایی رخ داد که امروز مهاباد است و از یک طرف به دریاچه ارومیه و طرف دیگر به خاک کردستان عراق و اشنویه و مراغه می‌رسد. اما بخشی از یک لحظه تاریخی بود که غلیان و تلاطمات اجتماعی، کل خاورمیانه را در بر گرفته بود. صف آرای اردوگاه سوسیالیستی و جنبش کمونیستی که در دوره زایش و کودکی با صف آرای خصمانه قدرت‌های امپریالیستی فاتح در جنگ جهانی دوم به سرکردگی آمریکا مواجه بودند، جنبه اساسی اوضاع جهان را تشکیل می‌داد. در همان زمان، شورش‌های کردستان عراق جریان داشت. فقط جنگ دهقان و فئودال نبود بلکه مساله ملی با آن درهم تنیده بود و تاثیرات انقلاب‌های سوسیالیستی، جنبه‌های جهانشمول این خیزش‌ها را برجسته می‌کرد.

درون طبقه حاکمه شکل گرفته پس از تبعید رضاشاه و همچنین در میان امپریالیست‌های آمریکا و بریتانیا که در گیر و دار شکل دادن به این طبقه حاکمه جدید و وصله پینه کردن ائتلاف‌های درون آن بودند، بر سر واکنش و رویکرد نسبت به این شورش، بحث و جدل بود. آن‌ها از یک طرف نیاز به تجدید ساختار روابط مالکیت ارضی در ایران را می‌دیدند و از سوی دیگر هراس داشتند که این اقدام، درزها و شکاف‌هایی را باز کند و پتانسیل‌هایی رها شود که اوضاع را از کنترلشان خارج کرده و باد در بادبان نیروهای کمونیست بیندازد. این دغدغه‌ها در مکاتبات سفارت خانه‌های خارجی مشهود است که در **جلد دوم کتاب شورش دهقانان مُکریان در سال‌های ۱۳۳۱-۱۳۳۲ (اسناد کنسولگری، مکاتبات دیپلماتیک و روزنامه‌ها)** جمع آوری شده‌اند. در این میان، میلیون‌ها مصدق هم مرتبا با این طبقه حاکمه و قیام‌های آمریکایی و بریتانیایی آن‌ها و اسلام‌گرایانی که قدرت زیادی در دستگاه حاکم داشتند سازش می‌کردند و حزب توده، نه تنها برنامه انقلاب و نقشه راهی برای آن نداشت بلکه تحت تاثیر سیاست‌های اتحاد جماهیر شوروی که ناظر بر منافع فوری شوروی بود و نه در خدمت رویکرد استراتژیک تقویت انقلاب جهانی، مرتبا به این سو و آن سو پرتاب می‌شد و قادر نبود در شرایط بسیار مساعد راه انقلابی برای ایجاد یک جامعه بنیاداً متفاوت را باز کند و نیروهای مختلف جامعه را حول مبارزه برای این آلترناتیو قطب بندی کرده و صف آرای‌های جدیدی به وجود آورد.

شورش دهقانان مُکریان موضوعات تاریخی بسیاری را طرح می‌کند. به طور مثال، بحث‌های گوناگون در مورد خصلت انقلابی یا غیر انقلابی دهقانان، خصلت مساله ارضی در دوران غلبه سرمایه داری و به ویژه سرمایه داری امپریالیستی در جهان در مقایسه با خصلت مساله ارضی در دوران پیش از آن، رابطه میان مساله ارضی-دهقانی با مساله ملی، اهمیت حل مساله ارضی-دهقانی برای ساختمان سوسیالیسم، رابطه میان استثمار سرمایه داری و شکاف طبقاتی بورژوازی-پرولتاریا با روابط اجتماعی ستم‌گرانه مانند ستم جنسیتی و ستم ملی و انسجام مجموعه این‌ها در سیستم یا نظام اجتماعی سرمایه داری، رابطه میان انقلاب‌های کمونیستی که در آن زمان در جریان بود و غلیان‌های اجتماعی که در جامعه ایران و مشخصا کردستان جریان داشت، خصلت برنامه اصلاحات ارضی مصدق و نگاه و برنامه حزب توده نسبت به حرکات دهقانی و جایگاه آن در برنامه سیاسی

کلی حزب توده و نقدی است بر تاریخ نگاری غیرماتریالیستی جنبش‌های دهقانی در خاورمیانه.

در میان همه این‌ها، در این جا عمدتاً و در ابتدا بر متد ماتریالیسم دیالکتیکی کتاب تمرکز خواهیم کرد که برای من بسیار آموزنده بود و می‌خواهم توجه شما را هم به آن جلب کنم.

امیر حسن پور، با مهارت رشته‌های ارتباطی مهم را میان این حرکت دهقانی و آن چه در تصویر بزرگ‌تر منطقه ای و جهان در جریان بود، برقرار می‌کند و بر مبنای اسناد و مدارک گسترده تاریخی، از دریچه شورش دهقانان مکریان، حرکت تضادهای طبقاتی در سطح کردستان و منطقه، حدت یابی آن‌ها و قوای محرکه بنیادین شان بر بستر یک سیستم جهانی سرمایه داری امپریالیستی را به ما می‌شناساند. بنابراین، در این جا نه با روایت بلکه با سنتزی علمی از واقعیت مواجهیم. بنیان این سنتز علمی، بر شواهد و مستندات گوناگون و همه جانبه استوار است. شواهدی که امیر استفاده می‌کند طیف وسیعی دارد، از هر منبع ممکن استفاده کرده است تا از زوایای گوناگون بر موضوع مورد بررسی اش پرتو بیفکند: مصاحبه با شرکت کنندگان در شورش دهقانی، مصاحبه با کسانی که آن زمان شاهد رخدادها بودند، اسناد و روزنامه‌های طرفدار دربار و ملاکین، نشریات مصدقی‌ها و جبهه ملی و حزب توده و همچنین اسناد سفارتخانه‌های خارجی در ایران. سوالات پرسشنامه ای که برای پژوهش تهیه کرده است یک نمونه از روش پژوهشگری اوست. مستندات و شواهد شامل اوضاع بین‌المللی و تداخل آن با اوضاع ایران، واکنش طبقات مختلف گرد و طبقات حاکمه ایران به شورش‌های دهقانی و واکنش قدرت‌های مختلف جهانی به آن است. در رابطه با اوضاع جهان به مهم‌ترین عامل واقعی آن دوران توجه می‌کند که استقرار جوامع سوسیالیستی و شکل گرفتن یک جنبش جهانگیر کمونیستی انقلابی و سیاست امپریالیست‌ها برای مقابله با آن بود و تأثیرات آن را بر صف‌آرایی طبقاتی داخل کشور و درون جامعه کردستان نشان می‌دهد. جالب است که بخش‌های متفاوت طبقه بورژوا و ملاک در ایران و کردستان و همچنین امپریالیست‌های مختلف که تا پیش از آن در نزاع بودند، در مقابل نفوذ در حال گسترش کمونیسم، یار و یاور یکدیگر میشوند.

در کتاب شورش دهقانان مکریان، امیر در مورد موانع جمع‌آوری اسناد نیز بحث کرده است. اما نکته مهم این است: تئوری مارکسیستی که بازتاب واقعیت اجتماعی است، قطب راهنمای امیر در این پژوهش بود. امیر بدون آگاهی به این واقعیت که نظام سرمایه داری امپریالیستی تمام گوشه‌های جهان را به یکدیگر بافته و تابع کارکرد و قوای محرکه خود کرده است، یا این که جهان پس از جنگ دوم جهانی با صف‌آرایی خصمانه میان کشورهای سوسیالیستی و کشورهای سرمایه داری امپریالیستی رقم خورده بود، به دنبال یافتن اسناد و مدارک سفارت خانه‌های آمریکا و وزارت امور خارجه بریتانیا و غیره نمی‌رفت.

در تاکید بر روش علمی، امیر نشان می‌دهد که تاریخ نگاری ناسیونالیستی همواره تلاش کرده است تنازعات طبقاتی را پنهان کند. امیر با صراحت می‌گوید که سکوت در قبال یک واقعیت (در این جا وجود تنازعات طبقاتی و تبارزات گوناگون آن) هرگز اشتباه یا غفلت سهوی نیست؛ بلکه حساب شده و عمدی است. در واقع، خود تاریخ نگاری از یک واقعه تبدیل به صحنه کشمکش و جدال طبقاتی می‌شود. به این معنا که تاریخ نگاران ناسیونالیست چه از نوع فئودالی یا بورژوازی و خرده بورژوازی، تلاش می‌کنند تنازعات طبقاتی موجود در یک ملت را به واسطه تضاد ملی، پنهان کنند. در حالی که این دو هم زمان به وجود می‌آیند و سطوح مختلف از یک سیستم هستند. (ص ۱۲) و تصریح می‌کند که شکل آن، بسته به این که یک فئودال این کار را می‌کند یا خرده بورژوازی ظریف کار تفاوت می‌کند. مثلاً **شرفنامه** را مثال می‌زند که کاملاً در مورد اختلاف ارباب و رعیت، یکجا نشینی و کوچ نشینی، زن و مرد، گردها و جوامع غیر گرد مانند یهودیان و ارمنیان و آشوریان سکوت کرده است و حتی اگر نویسنده، خودش از امرا نبوده باشد اما محتوایی که از جامعه گرد ارائه داده است در واقع وی را صدای امرا و امارات آن‌ها کرده است. بررسی پیگیرانه علمی یا آن روشی که در علم کمونیسم ماتریالیسم دیالکتیکی نام گرفته است، مستلزم آن است که واقعیت را واقعاً آن طور که هست دید و بررسی کرد تا ماهیتش را به طور نسبی کشف کرد. روش و رویکرد علمی تقلب ناپذیر است. با کوچک‌ترین تقلب، تحریف واقعیت پدید می‌آید. روش و رویکرد امیر این است که توسط اسناد متعدد و نظرات گوناگون، تحلیل و سنتز خود را در مورد آن رخداد راستی آزمایی کند و نقدهای دیالکتیکی اش را بر این **ماتریالیسم** استوار کند. ماتریالیسم تاریخی، راهنمای اوست ولی آن را تضمین کننده نتیجه گیری نهایی نمی‌داند و آماده است که به هر گوشه ای «سُرک بکشد» و درستی آن را مجدداً محک بزند.

در صفحه ۳۵ کتاب مثال‌های جالبی از روش نمایندگان فکری و سیاسی فئودال‌ها از نفی و انکار واقعیت می‌گوید. مثلاً **علی یار** و **مسعود محمد** که فقط در مورد واقعیت شورش دهقانی سکوت نکرده اند بلکه آن را ناشی از تحریکات چپی‌ها دانسته و گفته اند پیش از آن که چپی‌ها فکر شورش‌گری را به دهقانان تحمیل کنند، آنان مساله ای نداشتند!

روش و رویکرد علمی پژوهش امیر آن است که بر اساس اسناد و شواهد دست به انتزاع تئوریک می‌زند. از ظاهر پدیده گذر کرده و روابط درونی آن و روابط آن با کل جهان و رویدادهای آن مقطع را بررسی می‌کند. به قوای محرکه کلی که بر جهان حاکم است و نه تنها به شورش‌های دهقانی بلکه به شکاف‌های ملی و جنگ‌ها و جنبش‌های کارگری و زنان و غیره نگاه می‌کند. در صفحه ۳۴ با نقل قولی از جلد سوم سرمایه مارکس می‌گوید: اگر ظاهر و ماهیت پدیده‌ها بر هم منطبق بودند نیازی به علم نبود. اگر ظاهر، کل ماهیت را منعکس می‌کرد لازم نبود شناخت واقعیت به مفهوم، نظریه و روش متوسل بشویم. برای مثال شورش دهقانان رویدادی پیچیده بود که فقط به نبرد میان ارباب و دهقان تقلیل نمی‌یابد. زیرا این شورش در چارچوب روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کردستان، ایران و منطقه و جهان معنا می‌یابد.

موانع فکری: ناسیونالیسم، خرافه، علم ستیزی، پست مدرنیسم، حذف مخالف به جای مناظره علمی

امیر در ابتدا به موانع مهمی می‌پردازد که قدرت دولتی حاکم بر سر راه تحقیق علمی و کشف حقایق امور ایجاد می‌کرد. در صفحه ۲۸ می‌نویسد که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تثبیت رژیم شاه، ورود هر «غریبه» به روستا برای تحقیق وضعیت، اقدام علیه امنیت رژیم شاه محسوب می‌شد و به طور کل سانسور غربی در زمینه آمار و اطلاعات وجود داشت. علاوه بر این، قدرت فئودال ها و متنفذین محلی مانند کدخدایان و غیره نیز مزید بر این سد سانسور و خفقان دولت مرکزی بود.

اما موانع پژوهش علمی برای دست یافتن به حقیقت، فقط سانسور و سرکوب خام ساختارهای قدرت حاکم نیستند. ایدئولوژی و روایت سازی‌های ناسیونالیستی نیز واقعیت را تحریف و بر آن پرده می‌کشند. به عنوان مثال، امیر از تحریف‌های ناسیونالیستی در کتاب مسعود محمد (« برای امیر حسن‌پور در هر جایی که هست»^۱) نام می‌برد که وجود فئودالیسم گُردی را انکار می‌کند. برای کنار زدن موانع فکری در دست یابی به حقیقت، به اهمیت نقد خرافات و علم ستیزی و تبارزات آن در تفکرات پست مدرنیستی می‌پردازد. امیر تاکید می‌کند که رواج و شیوع ضدیت با «روایت بزرگ» مانع از ریشه یابی اجتماعی معضلات رایج و دیدن جهانشمولی و ارتباط آن‌ها با یکدیگر و نتیجتاً یافتن راه حل می‌شود. البته ساختارهای قدرت حاکم، عرصه ایدئولوژی را نیز دستکاری می‌کنند و شیوه‌های تفکر «بی‌ضرر» و «مفید» به حال ساختارهای قدرت حاکم را مجاز می‌شمارند و در واقع ترویج انواع نظریه‌های ضد علمی مانند پست مدرنیسم، بخشی از کارزار ایدئولوژیک قدرت حاکم علیه ستم دیدگان است.

امیر عنوان می‌کند: «در اجتماعات عشایری و اربابی به جای به پرسش کشیدن خط فکری فرد با دلیل و سند، تلاش می‌کنند فرد مقابل را بی اعتبار کنند». شباهت‌های آن چه رفیق امیر در رابطه با جوامع «عشیره ای و اربابی» می‌گوید با آن چه امروز به آن «فرهنگ حذف» (کنسل کالچر) گفته می‌شود حیرت انگیز است و به واقع، بازتاب امروزی همان «عشیره گرایی» کهنه و مصداق ممنوعیت تفکر است.

دهقان انقلابی

بخش مهمی از نتیجه گیری و انتزاع کتاب در مورد پتانسیلی است که در دل خیزش دهقانان مُکریان و به طور کلی خیزش‌های دهقانی در آن مقطع نهفته بود: پتانسیل تبدیل شدن به ذخیره مهمی از انقلاب سوسیالیستی در ایران و این که تبدیل این پتانسیل به یک واقعیت جاری و مادی، نیازمند وجود یک جنبش انقلابی کمونیستی بود؛ جنبشی که هدف کمونیسم را بر اساس تئوری انقلابی و مبارزه عملی برای استقرار جامعه سوسیالیستی در ایران دنبال می‌کرد، برای آن، نقشه راه معتبر داشت و به طور مستمر افکار را برای این بدیل و این راه آماده می‌کرد و بر اساس این آگاهی پتانسیل‌های تولید شده توسط تضادهای طبقاتی جامعه سرمایه داری را سازماندهی می‌کرد. متأسفانه چنین جنبشی وجود نداشت. و نه این که نمی‌توانست وجود داشته باشد و مصالح آن وجود نداشت. به هر حال، کتاب تا حدی چرایی این معضل را بررسی می‌کند و روشن است که این فقدان باعث از کف دادن یک فرصت تاریخی نادر شد و برای امروز و آینده درس آموز است.

شورش دهقانان مُکریان به ما می‌آموزد که انقلابی بودن طبقات تحت ستم و استثمار و حتا تحتانی ترین قشرهای طبقات تحت ستم و استثمار، امری ذاتی نیست بلکه پتانسیل یا ظرفیت است که فقط در پیوند با هدف انقلاب اجتماعی می‌تواند به فعل در آید. این امر حتا شامل انقلابی ترین طبقه عصر کنونی که عصر سلطه سرمایه داری در جهان است، یعنی طبقه کارگر نیز می‌شود. در تاریخ، شورش‌های دهقانی بزرگی علیه شاهان و فئودال ها شده است (نگاه کنید به کتاب انگلس در مورد شورش‌های دهقانی در آلمان)، این شورش‌ها در عصر فئودالی به انقلاب‌های بورژوازی خدمت کردند. در عصری که سرمایه داری بر جهان حاکم شد، این شورش‌ها فقط زمانی توانستند دهقانان را انقلابی کنند که توسط برنامه و هدف انقلاب کمونیستی رهبری شدند؛ مانند انقلاب‌های کمونیستی در روسیه و چین. بنابراین فاصله است میان «پتانسیل» و «تحقق». پتانسیل در نتیجه تضاد طبقاتی به وجود می‌آید و بعد از آن، تحقق این پتانسیل وابسته به عوامل بسیار ولی بیش از هر چیز وابسته به خط مشی سیاسی و ایدئولوژیک رهبری آن طبقه است. بنابراین «انقلابی می‌شود» و نه این که «انقلابی هست».

امیر می‌نویسد: «انقلاب اجتماعی شکل پیچیده و پیشرفته مبارزه برای تغییر رادیکال در ساخت اجتماعی - اقتصادی جامعه و جایگزین کردن آن با نظم اجتماعی - اقتصادی نوین و مترقی است. به این ترتیب، انقلاب با انتقام جویی، کودتا، دست به دست شدن قدرت از یک دسته به دسته دیگر یا تغییر شکل حکومت تفاوت دارد و علیرغم شرکت نیروهای مختلف در آن، محصول مبارزه طبقات متخاصم در شرایط تضاد بین نظم کهنه و جدید است. انقلاب به قدرت رسیدن یک طبقه نوین و مترقی است که گسست از روابط اجتماعی رو به زوال (روابط تولیدی، اجتماعی، فرهنگ و ایده‌های منسوخ) راه را برای بنای نظم نوین باز می‌کند. انقلاب نه حرکتی خود به خودی و تصادفی، بلکه تحولی آگاهانه است و بدون نظریه مربوط به آن انقلاب، بدون سازماندهی و وجود رهبری که بیان آن اهداف باشد تحقق پیدا نمی‌کند.» (فصل اول، تاریخ نگاری دهقانی، ص ۵۶)

^۱ رجوع کنید به مصاحبه مجله گزینگ با امیر حسن پور در مورد مسعود محمد و همچنین مکاتبات امیر حسن پور و مسعود محمد در جلد دوم کتاب شورش دهقانان مُکریان در سال‌های

کتاب در انتهای فصل اول، به رابطه حل مساله ارضی-دهقانی در انقلاب‌های سوسیالیستی روسیه و چین و بحث‌های مربوط به آن در «کمینترن» می‌پردازد و تصریح می‌کند که در این انقلاب‌ها، مساله ارضی-دهقانی بر بستر پاسخ به ضرورت بزرگ‌تر گسست از سرمایه داری و ورود به دوران گذار سوسیالیستی حل شد. چالش بزرگ این بود که حل این مساله اقتصادی-اجتماعی بزرگ به فرآیند بزرگ‌تر خدمت کند که در نتیجه وجود یک ضرورت بزرگ‌تر به وجود آمده است (ضرورت حل تضاد اساسی سرمایه داری: تضاد میان مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و تولید اجتماعی). ریشه کن کردن فئودالیسم نیازمند انقلاب ارضی به صورت توزیع مالکیت بر زمین میان دهقانان فقیر و بی زمین بود. اما حل تضاد اساسی سرمایه داری مستلزم حل مساله مالکیت بر ابزار تولید برای همیشه و در همه شکل‌های آن است. انقلاب چین با جمع‌بندی از درس‌های مثبت و منفی در انقلاب روسیه در این زمینه، توانست مساله را به گونه ای حل کند که به سرعت به استقرار مالکیت اشتراکی سوسیالیستی گذر کند. در این انقلاب، دهقانان نه ذخیره بورژوازی برای رشد و توسعه سرمایه داری بلکه ذخیره انقلاب کمونیستی شدند. امیر از مائوتسه دون نقل می‌کند که در مقایسه با انقلاب روسیه می‌گوید:

دوران جنگ داخلی ما بسیار طولانی‌تر از جنگ داخلی آنان بود ... در طول ۲۲ سال جنگ داخلی، ما در مناطق پایگاهی مان کار سیاسی کردیم ... در زمینه مدیریت اقتصادی تجربه اندوختیم و کادر تعلیم دادیم و با دهقانان اتحاد برقرار کردیم. در نتیجه، پس از آزاد کردن سراسر کشور، با سرعت و به سادگی، امر احیای اقتصاد را انجام دادیم. بلافاصله "خط عمومی" دوره گذار را برای تمرکز قوایمان بر روی انقلاب سوسیالیستی پیش گذاشتیم و در همان حال تحت برنامه پنج ساله، ساختن مان را آغاز کردیم. (ص ۷۳).

دهقانان بدون رهبری پرولتاریا که در برنامه و سازمان حزب کمونیست و ارتش سرخ و اصول آن تبلور می‌یافت نمی‌توانست متحد انقلاب کمونیستی و استقرار سوسیالیسم در چین شوند. پیش از آن، بدون آن که روابط فئودالی به طور تبعی به ماشین سرمایه داری جهانی وصل شده باشد، پایه مادی چنین اتحادی نمی‌توانست به وجود آمده باشد. این‌ها مسائل بسیار مهمی هستند که همواره در جنبش کمونیستی بین‌المللی مورد بحث بوده اند و امیر در این کتاب، تحلیل و مفهوم سازی عمیقی از آن‌ها به دست داده است.

امیر یک انقلابی کمونیست بود

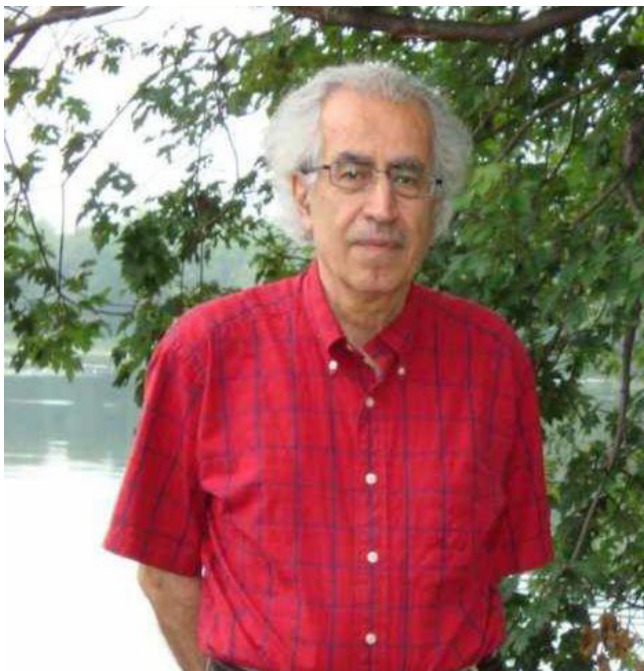
ضرورتی که امیر را وادار به نوشتن و تبیین تئوریک می‌کرد هرگز جدا از تلاش برای بازکردن راه انقلاب کمونیستی نبود و مشخصاً به آموزش تئوری انقلابی که بدون آن انقلاب کمونیستی ممکن نیست، اهمیت فوق‌العاده می‌داد. در این کتاب هم نشان می‌دهد که خیزش‌ها و شورش‌های توده‌های تحت ستم و استثمار، حتی کارگران و ستم‌دیده‌ترین ستم‌دیدگان، همواره تحت تاثیر افکار و افق‌های بورژوازی قرار می‌گیرند مگر این که نیروهای کمونیست انقلابی به طور موثر دخالت‌گری و عرصه سیاسی را حول «کدام هدف و کدام راه» قطبی کرده و رهبری را کسب کنند. از منظر تغییر رادیکال انقلابی کمونیستی، و برای این که قطب بندی سیاسی جامعه مساعد به حال چنین تغییر رادیکالی گردد، تعیین‌کننده‌ترین عامل، ترویج آگاهی گسترده در مورد این است که «معضل چیست و راه حل کدام است». یکی از گرایش‌های مضر و بهتر است بگوییم گرایش پوپولیستی در بین کمونیست‌ها مطرح نکردن بلاواسطه و مستقیم برنامه انقلاب کمونیستی و شاخص‌های جامعه بدیل سوسیالیستی و به راه انداختن جوشش فکری در مقیاس توده‌ای حول آن بوده است. هیچ انقلابی بدون این که نمایندگان سیاسی و ادبی آن، توده‌های مردم را به لحاظ فکری آماده کنند، محقق نمی‌شود - به ویژه انقلاب کمونیستی که گسست بنیادین سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از وضع موجود است. به عبارت دیگر، همان طور که امیر جمله لنین را با تاکید بازگو می‌کرد: بدون تئوری انقلابی، هیچ جنبش انقلابی نمی‌تواند به وجود آید؛ بدون تئوری انقلابی کمونیستی، جنبش کمونیستی ممکن نیست. علم کمونیسم، فقط ضرورتی برای عده‌ای کادر کمونیست نیست. آن کسانی که تحت شدیدترین و بیرحمانه‌ترین شکل‌های استثمار و ستم‌های اجتماعی هستند مانند آب و هوا به آن نیاز دارند. این‌ها هستند که می‌توانند و باید ستون فقرات و نیروی محرکه انقلاب کمونیستی شوند و برای این که ستون فقرات و نیروی محرکه چنین انقلابی شوند باید باورشان به ابدی بودن نظام طبقاتی سرمایه داری فرو بیاشد. این فروپاشی زمانی ممکن است که به ماهیت نظام حاکم و «روابط درونی» آن پی ببرند و درک کنند که برای تغییر بنیادین جامعه صرفاً نمی‌توان یک گروه یا افرادی را از اریکه قدرت به زیر کشید. همه قشرهای مردم از کارگران و بیکاران و زنان و مهاجرین و قشرهای گوناگونی که با کارکرد نظام سرمایه داری در سلسله مراتب مختلف جامعه جای داده می‌شوند، نیاز دارند با مشخصات جامعه آینده‌ای آشنا شوند که می‌باید بر ویرانه‌های جامعه پوسیده و کپک زده کنونی بنا شود. بدانند جامعه سوسیالیستی چگونه معضلات فقر و بیکاری و تخاصمات اجتماعی و جنگ و ستم جنسیتی و ملیتی و نابودی محیط زیست را حل خواهد کرد و موانع مقابل پیش‌چاه خواهد بود و چگونه تلاش خواهد کرد بدون بازگشت به نظام ستم و استثمار گذشته از این موانع بگذرد. این «آینده» اگر به مشغله امروز توده‌های مردم و جنبش‌های امروز تبدیل نشود، راه را به سوی جامعه‌ای که نباید ستمگرانه و بیرحم و پر از تخاصمات میان انسان‌ها و میان انسان‌ها با طبیعت باشد، پیدا نخواهیم کرد و وقت و انرژی و استعداد انسان‌ها را هدر خواهیم داد و چرخه خردکننده سرمایه داری، تحت رژیم‌هایی که یکی پس از دیگری جایگزین هم خواهند شد به کار خود ادامه خواهد داد.

باز کردن این راه، نیازمند تئوری علمی کمونیسم نوین است که توسط باب آواکیان تکامل یافته است. به عبارت دیگر، نیازمند کمونیسم تکامل یافته‌ای است که در کلیات، حاصل منسجم سه کار مهم است: تداوم کمونیسمی که با مارکس بنیان‌گذاری شد و در جهات مختلف توسط لنین و مائو تکامل پیدا کرد، گسست از عناصر غلط کمونیسم گذشته که هرچند فرعی اما مهم بودند، و همچنین یاد گرفتن از حقایق تولید شده در

عرصه‌های گوناگون تلاش‌های بشری. به این ترتیب، با کمونیسم نوین، علم انقلاب اجتماعی ما بر پایه ای صحیح‌تر و غنی‌تر و توسعه یافته‌تر گذاشته شده است و می‌تواند معضلات کنونی بشریت و راه‌هایی آن را بسیار بهتر از گذشته به ما نشان دهد.

ضمیمه

نامه امیر حسن پور به فرزند اتل و جولیس روزنبرگ ۱۹۹۳



نامه‌ی زیر از آرشیو امیر حسن پور در دانشگاه تورنتو است. رفیق امیر این نامه را در سال ۱۹۹۳ به رابرت، یکی از دو پسر اتل و جولیس روزنبرگ نوشته است. روزنبرگ‌ها، اعضای «اتحادیه کمونیست‌های جوان» بودند که در ۱۹ ژوئن ۱۹۵۳ به اتهام جاسوسی و دادن اطلاعات اتمی به شوروی سوسیالیستی، در آمریکا اعدام شدند. فرزندان آنها توسط کمونیست‌های دیگر بزرگ شدند و نام فامیل آنها را بر خود گذاشتند - رابرت و مایکل میرپول. امیر می‌نویسد:

رابرت عزیز: همراه با همسر و فرزندم مستند «مرگ منحصر به فرد اتل و جولیس روزنبرگ» را تماشا کردم ... البته مدت‌ها پیش از این نسبت به بی‌عدالتی در حق پدر و مادرت آگاه بودم اما نمی‌دانستم تو و برادرت مایکل چه می‌کنید.

اخیرا در حال مرور مجموع اشعار گوران، بزرگترین شاعر معاصر گرد بودم. به شعری برخوردیم با عنوان «برای مایکل» که خطاب به برادرت نوشته شده است. یک کپی از آن را همراه با ترجمه اش برایت می‌فرستم. ...

آثار گوران، مانند آثار بسیاری از شعرا و نویسندگان گرد سرکوب شده است. این مجموعه در سال ۱۹۸۰ منتشر شده است. گوران در حلبچه متولد شد؛ شهری که اهالی اش با بمباران شیمیایی صدام حسین قتل عام شدند. بخش بزرگی از ماشین جهنمی مرگ و ویرانگر او با کمک آمریکا و بریتانیا و آلمان و فرانسه و ایتالیا و تحت حمایت‌های سیاسی و مالی آنها ساخته شده است. ... اگر گوران می‌دانست که با مرگ مادر و پدرتان، مبارزه‌ی آنان برای عدالت خاتمه نیافته است، ممنون و شاد می‌شد. همانطور که می‌بینید یاد و خاطره آنها در اذهان مردمان سرزمین‌های دوردستی چون گوردستان زنده است.

ترجمه شعر کار ساده‌ای نیست. در هر حال امیدوارم که تو و خانواده‌ات از آن خوششان بیاید. ... جالب است که گوران در همه جا اول نام مادرت را ذکر می‌کند. این کار دلایل زیادی دارد اما فکر می‌کنم به شدت تحت تأثیر عزم راسخ مادرت بود که هرگز حاضر نشد در مقابل بی‌عدالتی سرخم کند و به رقابش که در مبارزه برای جهانی بهتر با او سهیم بودند خیانت کند. گوران هم مانند بسیاری از گُردها زندان و شکنجه را تجربه کرده بود.

با بهترین آرزوها

امیر حسن پور، دانشگاه ویندسور، کانادا ۱۹۹۳

آدرس‌های ما:

www.cpimlm.org

instagram: CPIMLM

twitter: CpimlmC

Telegram: @newcommunism

Facebook: cpimlm1380

نبرد برای توقف اعدام توماج صالحی و آزادی تمام زندانیان سیاسی ایران... این نبرد ما است^۱

عنوان صحبت امروز من همین است. من مدافع کمونیسم نوین تکامل یافته توسط باب آواکیان هستم و به عنوان سخنگوی کتابفروشی انقلاب از نیویورک با شما صحبت می‌کنم. کمونیسم نوین به ما می‌آموزد که تمامیت جهان اولویت ماست و دغدغه ما تمامی جهان است و انقلابی که ما در مورد آن صحبت می‌کنیم برای رهایی همه بشریت است. در این کتابفروشی - آنچه در قفسه‌های این کتابفروشی می‌بینید، در بحث‌ها و مناظره‌هایی که برگزار می‌کنیم، و آموزشی که به مردم می‌دهیم این است که نظر آنها را به این جلب می‌کنیم که اولویت ما تمام دنیاست. به عبارت دیگر، توماج صالحی و دیگر زندانیان سیاسی ایران، برادران و خواهران ما هستند.

سیستمی که در آن زندگی می‌کنیم، یک سیستم جهانی استثمار و ستم است که زنجیره تامین آن موجب فلاکت انسان‌های سراسر کره زمین است ... فلاکت کودکانی که کلتان استخراج می‌کنند تا تلفن‌های همراه شما کار کند ... فلاکت زنانی که لباس‌های ما را با مزد روزی ۴ دلار در کارگاه‌های عرق ریزان جهنمی می‌دوزند ... فلاکت میلیون‌ها پناهنده مهاجر در جهان که در مرزهای جنوبی ایالات متحده آمریکا جمع شده‌اند تا به این طرف عبور کنند یا در کرانه‌های مدیریتانه‌ای اروپا سرگردان‌اند. آنها از فقر و جنگ و از فجایع زیست محیطی فرار کرده‌اند که چپاول کشاورزی و جنگ‌های امپریالیستی و اقتصاد سودمحور نفت و گاز طبیعی که بنیان‌های اقتصاد جهانی امپریالیستی را تشکیل می‌دهد، به وجود آورده است. حین فرار، غرق می‌شوند، از گرما جان می‌دهند، دستگیر می‌شوند، و به خاطر این که خطر کرده‌اند تا زنده بمانند و زندگی انسانی داشته باشند، شرور خوانده می‌شوند.

آمریکا بزرگترین استثمارگر و ستمگر در این نظام جهانی است. آمریکا بزرگترین منفعت را از دهشت این سیستم می‌برد. و این امپریالیسم ایالات متحده است که نسل کشی اسرائیل در غزه را تسلیح و سرمایه‌گذاری می‌کند و پوشش دیپلماتیک می‌دهد. و این مرا به جمله قدرتمند باب آواکیان می‌رساند:

«اگر بتوانید جهانی بدون آمریکا و آنچه که آمریکا در جهان نمایندگی کرده و انجام می‌دهد، متصور شوید، آنگاه می‌توان گفت که گام‌های بزرگی به پیش برداشته‌اید و می‌توانید به تصویری اجمالی از یک دنیای کاملاً جدید برسید. اگر می‌توانید جهانی را تصور کنید بدون امپریالیسم، استثمار و ستم و کل فلسفه‌ای که آن را توجیه می‌کند، جهانی بدون تقسیم‌های طبقاتی و یا حتی بدون ملت‌های مختلف و تمام افکار تنگ‌نظرانه و خودخواهانه و افکار منسوخ که آن را پشتیبانی می‌کنند؛ اگر شما می‌توانید همه اینها را تصور کنید، پس پایه و اساس انترناسیونالیسم پرولتری را دارید و وقتی افکار خود را به آن افق رسانده‌اید چه طور ممکن است خود را ملزم به مشارکت فعال در مبارزه تاریخی جهانی برای تحقق آن نکنید؛ چرا می‌خواهید افق خود را پایین بیاورید؟» (بسیکس فصل اول شماره ۳۱ صفحه ۲۳)

شاید سوال کنید این چه ربطی به حمایت از توماج و دیگر زندانیان سیاسی ایران دارد؟ خیلی ربط دارد! ما در قبال برادران و خواهران خود در زندان‌های ایران مسئولیت انترناسیونالیستی داریم. هرکسی که به عدالت اهمیت می‌دهد باید بفهمد که مردم ایران از امپریالیسم و به ویژه امپریالیسم آمریکا چه رنج‌هایی را متحمل شده‌اند.

* در سال ۱۹۵۳، آمریکا/اسیا یک کودتا علیه رژیم مترقی (ملی) محمد مصدق طراحی کرد و یکی از ستمگرترین حاکمان تاریخ معاصر، شاه ایران را بر سر کار آورد که منجر به ۲۵ سال بدبختی، سرکوب و شکنجه در خدمت سلطه آمریکا در خلیج فارس و خاورمیانه بود. پلیس مخفی شاه توسط سیا و بازوهای اسرائیلی اش آموزش دیده بود.

* در سال ۱۹۷۹، زمانی که انقلاب برای برکناری شاه در حال قدرت‌گیری طوفانی بود و چپ‌های سکولار، انقلابیون و کمونیست‌های انقلابی نقش مهمی را ایفا می‌کردند - آمریکا در اسلام سیاسی آیت‌الله خمینی و شبکه‌های او نیرویی را می‌دید که می‌توانست این مبارزه را بدزدد و آن را از مسیر تغییر انقلابی دور کرده و رژیم برقرار کند که کمک ایالات متحده در خاورمیانه، به ویژه در برابر رقیب امپریالیستی جهانی آن زمان آمریکا یعنی امپریالیسم شوروی باشد. پس از آن، دوره هولناکی از ترور و سرکوب برقرار شد و همچنان ادامه دارد. خیزش «زن-زندگی-آزادی» در اواخر سال ۲۰۲۲ فریاد نیمی از بشریت برای کل بشریت بود. این خیزش پایه‌های حاکمیت جمهوری اسلامی را طوری به لرزه درآورد که از دهه ۱۹۸۰ تاکنون بی سابقه بود.

حاکمان ایران در ۳۰ سال گذشته با امپریالیسم آمریکا سرشاخ شده‌اند. همانطور که مونا روشن اشاره کرد، آنها برای اهداف ایدئولوژیک - سیاسی خود در داخل و در منطقه، ردای «ضد امپریالیسم» بر دوش انداخته‌اند. اما این رژیم کاملاً با نظام امپریالیستی جهانی در هم تنیده است. این رژیم در ابتدای به اصطلاح «جنگ علیه ترور» با دولت بوش همکاری کرد. این یک حکومت دینی زن ستیز است که در چارچوب سرمایه داری-امپریالیستی جهانی استثمار و ستم می‌کند. این رژیم طرفدار پایان دادن به امپریالیسم و ستم نیست. با امپریالیست‌های دیگر مانند روسیه و چین متحد است. این رژیم هیچ ربطی به رهایی ندارد و علیه حقوق پایه‌ای و ضد آزادی بیان است.

نگ و نفرت بر این «محور مقاومت»

با این حال، به اصطلاح چپ‌ها و دیگرانی هستند که استدلال می‌کنند، انتقاد از حکومت ایران به معنای بازی در زمین امپریالیسم ایالات متحده است. حتی وقیحانه‌تر از این ادعا می‌کنند که فریاد زدن برای آزادی زندانیان سیاسی ایران به معنای تبدیل شدن به ابزار مداخله جویی و دخالتگری غرب است. این بدتر از مزخرف گویی است. این خیانت به برادران و خواهران ما است که شجاعانه علیه سرکوب و یک رژیم منفور مبارزه می‌کنند. این مواضع خدمت به تبلیغات دروغین رژیم ایران است که می‌گوید سنگ بنای یک به اصطلاح «محور مقاومت» فرضی است. «مقاومت»؟ «مقاومت» در مقابل چه؟ این «مقاومت» هیچ ربطی به «مقاومت» علیه فقر، ستم و سیستم‌های استثمار ندارد؛ هیچ ربطی به «مقاومت» در برابر

^۱ سخنرانی ریموند لوتا در برنامه «حمایت از زندانیان سیاسی ایران و محکومیت حکم اعدام توماج صالحی»، ۹ ژوئن ۲۰۲۴، کتابفروشی انقلاب، نیویورک

عقاید، فرهنگ و آداب بردگی ندارد. این رژیمی است که از طریق نشان دادن داغ و درفش، سرنیزه، زندان، شکنجه و کنترل فکر حکومت می‌کند. واقعیت این است که ایران دومین کشور از نظر تعداد نویسندگان زن زندانی در جهان است. ننگ و نفرت بر این «محور مقاومت».

نزاع میان دو منسوخ

کمپین بین المللی اضطراری برای آزادی زندانیان سیاسی ایران به وضوح بیان می‌کند: ما با این رژیم وحشتناک مخالفیم. و در عین حال، ما در برابر هرگونه تلاش امپریالیسم آمریکا - به هر بهانه‌ای - برای براندازی حکومت ایران، حمله به ایران، خفه کردن ایران با تحریم‌هایی که ایران را از دستیابی به کالاهای ضروری باز می‌دارد، می‌ایستیم، تحریم‌هایی که باعث مرگ غیر ضروری هزاران نفر شده است.

ما اینجا هستیم. همان طور که مونا اشاره کرد، بشریت جهان امروز با وضعیت خاصی روبرو است. این همان چیزی است که باب آواکیان آن را نزاع بین «دو منسوخ» خوانده است: قشر تاریخا منسوخ در میان بشریت مستعمره و تحت ستم در مقابل قشر تاریخا منسوخ سیستم امپریالیستی به شدت جهانی شده. هر دوی این «منسوخ‌ها» از نظر سیاسی و ایدئولوژیک از هم دیگر تغذیه و یکدیگر را تقویت می‌کنند.

هر چه امپریالیست‌های غربی به مداخلات نظامی، جنایات جنگی و غارت اقتصادی دست می‌زنند به بنیادگرایان اسلامی مشروعیت می‌بخشند. و از طرف دیگر هر چه بنیادگرایان اسلامی به اعمال قرون وسطایی خود، با آزار جنسی، قومی و سیاسی متوسل می‌شوند امپریالیست‌های غربی برای خود وجهه «روشنگری» و «تساهل» کسب می‌کنند. اما برای ما باید روشن باشد که این قشر «منسوخ» حاکمان امپریالیست هستند که صدمات بزرگ تری را بوجود آورده و تهدید بزرگتری برای بشریت به شمار می‌روند.

باید راه دیگری وجود داشته باشد. راه دیگری هم هست! آن انقلابی است با رهبری کمونیسم نوین، تا سرانجام به تمام استثمارها و ستم‌ها پایان بخشد

این یک واقعیت حیاتی و الهام بخش است که نیرویی در ایران وجود دارد به نام **حزب کمونیست ایران مارکسیست-لنینیست-مائوئیست** که کمونیسم نوین را تحت شرایط بسیار دشوار و سرکوبگرانه در دست گرفته و به کار می‌گیرد. نگاه کنید، فقط پخش یک آگهی و اطلاعیه می‌تواند مجازات‌های حبس طولانی مدت را در پی داشته باشد. این حزب به خیزش‌های مخالفت با حجاب اجباری و انقیاد وحشیانه زنان پیوسته و پیام انقلاب تا به آخر را به مردم می‌رساند. وجود چنین حزب پیشتاز انقلابی، بسیار ارزشمند است.

این حزب برای انقلاب سازماندهی می‌کند، به انقلاب جهانی کمک می‌رساند؛ قطب راهنمایش **کمونیسم نوین** است که بر مبنای آن به گفته باب آواکیان، مبارزه برای رهایی کامل زنان نه تنها مولفه ای حیاتی در به جلو راندن مبارزه برای سرنگونی حاکمیت سیستم سرمایه داری - امپریالیسم است. بلکه، مبارزه برای رهایی کامل زنان جنبه ای کلیدی خواهد بود در جامعه سوسیالیستی نوین برای ادامه مبارزه برای دستیابی به جهان کمونیستی عاری از ستم و استثمار.

آری، «کل جهان اولویت ما است!» نبرد برای توقف اعدام توماج و آزادی زندانیان سیاسی ایران، نبردی است که در امتداد رهایی همه بشریت است. شاید ما آن زندانیان را ندیده باشیم اما آنها خواهران و برادران ما هستند. با عملکرد امروز ما، با رساندن پیام خود به سیاهچال‌های جمهوری اسلامی... به آنهایی که سر خود را در مقابل رژیم خم نمی‌کنند و یا به اعتصاب غذا دست می‌زنند، یا پیام‌های همبستگی به مردم فلسطین می‌دهند... و ما اینجا در این کتابفروشی با موضع و عمل خود به همدیگر نزدیکتر می‌شویم و از مرزها عبور می‌کنیم و از قهرمانی آنها درس می‌گیریم. این به ویژه برای ما که در «شکم هیولای» امپریالیسم ایالات متحده زندگی می‌کنیم اهمیت دارد که مردم را نسبت به این آرمان بین المللی و به وظیفه انترناسیونالیستی مان آگاه کنیم.

این کارزار و مبارزه برای توقف اعدام توماج و آزادی زندانیان سیاسی ایران را نه در دورانی متعارف بلکه در دوران نادری که انقلاب در آمریکا ممکن تر شده است، پیش می‌بریم. حاکمان این کشور، دموکرات‌هایی که جنایتکار جنگی هستند و جمهوری خواهان فاشیست، در حال دریدن گلوی یکدیگر هستند. انشقاقی که امروز میان آنها وجود دارد از زمان جنگ داخلی به این سو، بی سابقه است. این درگیری داخلی، ممکن است در زمان انتخابات ماه نوامبر به نقطه جوش خود برسد. هنگامی که اربابان برده دار به جان هم می‌افتند... برای برده‌ها فضا باز می‌شود، یک گشایش تاریخی برای بردگان و همه کسانی که آرزوی طلوع جهانی بهتر را دارند. امروز ما می‌بینیم که مردم چقدر سریع تغییر می‌کنند. نسل جدیدی از شورشیان دانشجو از طریق مبارزه برای توقف نسل کشی در غزه وارد صحنه شده اند.

پیام‌های باب آواکیان را در [@BobAvakianOfficial](https://www.bobavakian.com) عمیق گوش کنید و درباره همه این مسائل و استراتژی انقلاب آگاه شوید.

پس گام‌های بعدی ما برای تشدید نبرد برای جلوگیری از اعدام توماج و آزادی تمامی زندانیان سیاسی ایران چیست؟

*ادامه امضا و انتشار بیانیه برای توماج.

*ترانه‌های توماج را در رادیو و اردوگاه‌های حامی فلسطین پخش کنید.

*فیلم‌های همبستگی برای ارسال به کمپین بین المللی اضطراری بسازید.

*و ۲۰ ژوئن را در تقویم خود علامت بزنید. زیرا اینجا در نیویورک، آکسیون‌ها و تظاهراتی به عنوان بخشی از روز جهانی حمایت از زندانیان سیاسی در ایران برگزار خواهد شد.

بگذار صدایمان یکی شود! متشکرم.

من مونا روشن... هنگامی که ۲۰ ساله بودم به عنوان یک زن کمونیست انقلابی توسط جمهوری اسلامی دستگیر شدم و سه سال در زندان بودم. فرزند اولم را زمانی به دنیا آوردم که تحت شکنجه‌های جمهوری اسلامی بودم.

چهل و پنج سال از شورش زنان علیه فرمان حجاب اجباری خمینی می‌گذرد و جنگ این رژیم دینمدار فاشیست علیه زنان هنوز ادامه دارد. مقاومت ۴۵ ساله زنان به اوج‌هایی مانند خیزش «زن، زندگی، آزادی» نیز رسید اما هنوز نتوانسته است به ورای مقاومت رفته و تبدیل به انقلاب برای سرنگونی جمهوری اسلامی شود. بر بستر افت خیزش ژینا، و همچنین بعد از شروع نسل‌کشی نتان-نازی در غزه، خامنه‌ای فاشیست احساس کرد آزادانه‌تر از گذشته می‌تواند سرکوب زنان و کشتار زندانیان را پیش ببرد. در هفت ماه گذشته سرکوب زنان شدیدتر شده و اعدام‌ها سرعت گرفته‌اند. هر ۵ ساعت، یک زندانی غیر سیاسی اعدام می‌شود. زندانیان سیاسی در اعتراض به صدور و اجرای احکام اعدام زندانیان غیر سیاسی و برای توقف این ماشین کشتار، کارزار اعتصاب غذا با عنوان «سه‌شنبه‌های سیاه و نه به اعدام» را آغاز کردند که هنوز ادامه دارد. برخی زندانیان سیاسی گرد اعدام شده‌اند که بیش از ده سال در زندان بودند. حملات پلیس به زنان بی‌حجاب در شهر به عملیات مخصوص در دانشگاه‌ها علیه دختران دانشجو گسترش یافته است؛ به طوری که اداره «حراست» دختران دانشجو را گروهی تحویل نیروهای پلیس می‌دهد. پلیس، آزادی آن‌ها را مشروط به گرفتن تست بکارت و اعتیاد کرده است (نقل از بیانیه دانشجویان علوم اجتماعی دانشگاه تهران). پخش شده در برنامه شصت دقیقه بی‌بی‌سی، ۶ ژوئن ۲۰۲۴). عفو بین‌الملل، تجاوز به زنان زندانی و بازداشتی را مستند کرده است. نرگس محمدی درخواست کرده است که دادگاهش علنی برگزار شود تا شرح تجاوز مردان حکومت به زنان بازداشتی و زندانی را به مردم گزارش دهد. اکنون عده‌ای از زنان در حال مستند کردن تجاوز و تعرض جنسی به زنان زندانی سیاسی و غیر سیاسی هستند. من خودم هم تجربه‌ای از جنسی توسط شکنجه‌گران اسلام‌گرا را دارم. همه کسانی که علیه جمهوری اسلامی مبارزه می‌کنند «در جنگ با خدا» محسوب می‌شوند و در این جنگ هر زنی که اسیر شود مانند برده‌ای است که طبق شرع اسلام می‌تواند به او تعرض جنسی کنند. تعرض جنسی به زنان، قانون همیشگی جنگ‌های ارتجاعی است اما در جمهوری اسلامی، فتوای قانونی برای آن صادر می‌شود و با شرع توجیه می‌شود.

با به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی در سال ۱۹۷۹ خمینی با یک فرمان، حجاب اسلامی را اجباری کرد. همان طور که گفتم شورش توده‌ای بزرگی علیه آن شکل گرفت که ۵ تا ۶ روز طول کشید. در این شورش، جمعیت زنان مبارز نقش مهمی بازی کرد. جمعیت زنان مبارز، توسط کادرهای اتحادیه کمونیست‌های ایران که امروز حزب کمونیست ایران م.م. است، تشکیل شده بود. زنان اولین نیرویی بودند که جمهوری اسلامی را به چالش کشیدند. بسیاری از جریان‌های چپ در آن زمان این شورش را به خاطر «کارگری» نبودن، بی‌اهمیت تلقی کردند. اما در واقع، نشانه آن بود که گسل ستم بر زن در این جامعه بسیار انفجاری است. با جمهوری اسلامی، شکل‌های سنتی ستم بر زن بر شکل‌های مدرن‌تر اضافه شد و این تضاد اجتماعی، انفجاری‌تر شد. جمهوری اسلامی ترکیب غریبی از روابط اجتماعی اسلامی/برده‌داری و روابط سرمایه‌داری - امپریالیسم به وجود آورد و زنجیرهای بردگی زنان را تقویت کرد. کیس ایران، حرف باب آواکیان را ثابت می‌کند که: «هر جا بنیادگرایی دینی حاکم باشد، پدر/مردسالاری شدید و زن‌ستیزی تهاجمی حاکم خواهد بود.»

اجازه دهید در مورد امپریالیسم هم نکاتی بگویم.

جمهوری اسلامی و بنیادگرایان اسلامی، درکی از امپریالیسم را تبلیغ و ترویج کرده‌اند که نه تنها منطبق بر واقعیت نیست بلکه به شدت ارتجاعی است و به طور خلاصه ضدیت با هر تفکر و فرهنگ و روابطی است که در دوران عروج سرمایه‌داری و انقلاب‌های ضد فئودالی در قرن ۱۸ به وجود آمد و جنبه‌های مترقی آن در جنبش «روشنگری» فشرده می‌شد. یکی از دستاوردهای مهم روشنگری، تفکر انتقادی، تفکر علمی عقلانی در تقابل با تفکر ایده‌آلیستی و خرافی دینی بود که نظام سرواژ و بندگی را تقویت می‌کرد. امروز همه آن‌ها در روابط پدر/مردسالاری سنتی علیه زنان احیاء شده است. بنیادگرایان اسلامی، نسخه اجتماعی ارتجاعی خود را «مبارزه علیه امپریالیسم» و «رهایی از امپریالیسم» توصیف می‌کنند. آن‌ها برای جا انداختن این تفکر و روابط اجتماعی سنتی ارتجاعی به عنوان راه‌هایی بخش، از این واقعیت استفاده کردند که «غرب» که مهد تحولات ضد فئودالی بود خودش تبدیل به غرب امپریالیست خون‌آشام ویرانگر و غارت‌گر و استعمارگر شد. آن‌ها از این واقعیت، برای «رهایی بخش» جلوه دادن بازگشت به تفکرات دینی و روابط اجتماعی ستمگرانه گذشته استفاده می‌کنند. اما هرگز ذره‌ای از چارچوبه‌های اساسی وابستگی به سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی جهانی گسست نکرده‌اند و آن را حفظ کرده‌اند و در این چارچوب، قانون شریعت و به ویژه اخلاقیات ارتجاعی در مورد زنان را رواج دادند. به این ترتیب در ایران، زندانی کردن زن در لباس‌های گشاد و حجاب و قتل ناموسی قانونی شد. متأسفانه بسیاری از روشنفکران ناراضی از ستم امپریالیستی، در فرموله کردن این جهان بینی و برنامه اجتماعی ارتجاعی خدمت کردند. مثلاً نگاه کنید به علی شریعتی در ایران، که با الهام از امثال «فانون» در الجزایر، «جولیوس» در تانزانیا، «جومو کیناتا» در کنیا، «لئوپولد سنگور» در سنگال... «بازگشت به خویش» یعنی بازگشت به اسلام شیعه و اخلاقیات و فرهنگ ارتجاعی آن را راه‌هایی قلمداد کرد. به این ترتیب او زمینه‌های تئوریک را برای به قدرت رسیدن رژیم آیت‌الله در ایران فراهم کرد. یکی از شاگردان او زهرا رهنورد همسر میرحسین موسوی است. او حجاب را در گفتمان ضد استعماری و ابزار برای استفاده رژیم آیت‌الله ادغام کرد.

در نگاه رهنورد، بی حجاب شدن زنان، تجاوز کلکتیو غرب امپریالیستی به مردم ایران بود. این نظریه، خدمت بزرگی به منحرف کردن افکار از این واقعیت کرد که در عصر سرمایه داری امپریالیستی همه کشورها فارغ از این که چه نسخه حکومتی دارند در این سیستم جهانی ادغام شده اند و عمدتاً طبق قوانین سرمایه جهانی عمل می‌کنند و شکل می‌گیرند. و طبقات استثمارگر سرمایه دار، فارغ از این که چه ایدئولوژی خاصی دارند، طبق قوانین سرمایه داری و در خدمت به ملزومات استثمار و فوق استثمار برای سودآوری عمل می‌کنند. در ایران، قوانین سرمایه داری، زنان را به ورطه استثمار سرمایه داری می‌کشد و روینای شریعت اسلامی تلاش می‌کند آنان را در زنجیرهای اسارت دینی نگاه دارد. جالب است که معیار زهرا رهنورد در مورد «زن کامل» هر دوی این‌ها را در بر می‌گیرد. او می‌گوید «زن کامل» این است که هم در جامعه فعال باشد و هم دارای «اصالت» باشد. منظورش از «فعال» بودن این است که تحت دینامیک‌های سرمایه داری تبدیل به کارکن سرمایه داری شود و منظورش از «اصالت» این است که به اسارت مرد/پدرسالاری سنتی/دینی تن بدهد. و رعایت حجاب اسلامی توسط زنان، علامت دادن به سیستم سرمایه داری دینمدار است که هم تن به استثمار سرمایه داری می‌دهد و هم به ستم‌گری سنتی از نوع دینی.

من این زمینه را به این دلیل ارائه می‌دهم که اکنون بسیاری از روشنفکران که می‌خواهند به مبارزه علیه امپریالیسم بپیوندند به جای رویکرد علمی کمونیسم نوین، به همین تئوری‌های منسوخ دست می‌اندازند. حتماً شما در کمپ‌هایی که برای دفاع از مردم فلسطین در دانشگاه‌ها برقرار شده است با افکاری مواجه شده‌اید که تحت عنوان «جنبش‌رهایی از امپریالیسم» و «ضد استعماری» و «ضد استعماری» و غیره بیان می‌شود. اگر چه جنبش خود را «جنبش‌رهایی از امپریالیسم» و «ضد استعماری» می‌نامند، منتهی درک آن‌ها پایان گذاشتن به تمام سیستم‌های منسوخ و ستمگر و استثمارگر نیست.

اما واقعیت این است که تناقضات زیادی در جهان وجود دارد و ویژگی‌های خاصی برای این تناقضات وجود دارد. سرکوب زنان و روابط مردسالاری در جهان و از جمله در ایران، با افزایش وحشیگری تشدید می‌شود. مبارزه بین جمهوری خواهان فاشیست و دمکرات‌های نسل کش نیز تشدید می‌شود. این دو منسوخ، انتخاب‌هایی برای بشریت نیستند. سرکوب زنان، جنگ‌های امپریالیستی، نابودی محیط زیست و نسل‌کشی در غزه، این‌ها همه بخشی از عملکرد اساسی این سیستم هستند. ما چه باید بکنیم؟

در عین این که علیه همه این جنایت‌ها باید جبهه‌های نبرد مشخص داشت اما باید همه را به یک نبرد بزرگ برای انقلاب پیوند زد. انقلابی که ما لازم داریم نیازمند تئوری انقلابی است که باب آواکیان آن را تکامل بیشتر داده است که نامش کمونیسم نوین است و تداوم تئوری کمونیستی است که پیش از این تکامل یافته اما همچنین یک جهش کیفی به ورای آن بوده و نماینده گسستی از جوانب مهم آن است. همان‌طور که انقلاب‌های سوسیالیستی قرن بیستم ابتدا در شوروی و سپس در چین، بدون مارکسیسم امکان نداشت که توسط مارکس بنیان‌گذاری و تکامل یافت و توسط لنین و مائو بیشتر توسعه پیدا کرد، امروز انقلاب‌های سوسیالیستی بدون کمونیسم نوین که توسط باب آواکیان تکامل داده شده است، ممکن نیست. می‌توان با به کارگیری کمونیسم نوین، نبردهای امروز را به انقلابی که به آن نیاز داریم پیوند داد. به عبارت دیگر، در راه انداختن مبارزات بزرگ امروزی، مانند مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی، توقف نسل‌کشی در غزه - اگرچه اهداف فوری این مبارزات خاص، لزوماً با مبارزه برای کمونیسم یکی نیست، ما انقلابیون در ورود به این مبارزات از دریچه علمی درگیر آن می‌شویم؛ این نبردهای فوری بخشی از آماده‌سازی زمینه برای انقلاب است. بسیاری از نیروهای انقلاب آینده از مبارزات امروزی خواهند آمد.

بنابراین باید با نظریه‌های غلط و شیوه‌های تفکر غلط مقابله کنیم که رایج هستند و مردم را در سیستم محبوس نگه می‌دارند. تعداد زیادی از مردم، ضرورت تغییر رادیکال را به شدت احساس می‌کنند. برای این که ببینند راه واقعی برای چنین تغییری هست باید با جهان بینی‌های غلط سیاسی بجنگیم که در میان شان رواج دارد. مردم باید از نظر علمی بفهمند که چرا از جانبداری با جمهوری اسلامی ایران یا امپریالیسم آمریکا هیچ چیز مثبتی حاصل نمی‌شود. هرکسی که از امپریالیسم آمریکا بدش می‌آید و با آن مخالف است، می‌تواند به این درک برسد که از جمهوری اسلامی متنفر باشد و با آن مخالفت کند. و هرکسی که از جمهوری اسلامی متنفر و مخالف آن است لازم است به این درک برسد که از امپریالیسم آمریکا هم متنفر باشد و با آن مخالفت کند.

به طور مشخص تر، هر کسی که به طور جدی می‌خواهد نسل‌کشی ایالات متحده و اسرائیل در غزه را متوقف کند، می‌تواند به این درک برسد که برای آزادی فوری زندانیان سیاسی ایران ... برای توقف فوری اعدام‌ها در ایران... و پایان فوری سرکوب زنان توسط رژیم اسلامی و قانون ظالمانه حجاب اجباری در ایران، به این مبارزه بپیوندند.

و هر کس به طور جدی از خیزش ژینا و خواست‌هایش، از توماج صالحی و صدایش، از آزادی فوری زندانیان سیاسی در ایران و توقف اعدام‌ها حمایت می‌کند در طول مبارزه می‌تواند به این درک برسد که لازم است به جنبش توقف نسل‌کشی در غزه توسط آمریکا و اسرائیل بپیوندند.

همه ما با همان سیستمی روبه‌رو هستیم که یک تهدید وجودی برای آینده بشریت است که در حال نابود کردن کره زمین است. اکنون زمان پخش پیام انقلاب واقعی است... مبارزه با جنایات نظام و دگرگونی تفکر مردم برای انقلاب... و نیروسازی سریع و قرار گرفتن در موقعیتی برای انقلاب کردن، پایان دادن به این نظام و رهایی بشریت.

سه سال پس از این که بئرق ارتجاعی امارت اسلامی طالبان در افغانستان برافراشته شد، باز هم «دوحه» و کنفرانس‌های دیگری برای به رسمیت شناختن آن در راه است. سخنگوی طالبان اعلام کرده که مقامات این گروه در سومین دور از مذاکرات به میزبانی سازمان ملل متحد در دوحه در تاریخ ۳۰ ژوئن ۲۰۲۴ برابر با ۱۱ تیر ۱۴۰۳ شرکت خواهند کرد. این در حالی است که در دور گذشته این مذاکرات، طالبان به دلیل دعوتی که از «فعالان افغانستان» شده بود، از شرکت در آن خودداری کرد.^۱ ولی گویا این بار با حذف شدن هر صدای مخالفی، پذیرفته که به پای میز به رسمیت شناخته شدن در مجامع بین‌المللی بیاید. در واکنش به این رخداد، گروهی از مخالفان طالبان که حامی رژیم اشرف غنی بودند می‌گویند راهی جز به رسمیت شناختن طالبان باقی نمانده و تنها کاری که از آنان بر می‌آید، تلاش برای مذاکره و «اصلاح» طالبان برای پذیرفتن برخی حقوق از جمله باز کردن مدارس برای دختران است. این گروه، خود فریبی و دیگر فریبی می‌کند که این گونه شاید نقطه پایانی بر جنگ ۴۵ ساله در افغانستان گذاشته شود و این کشور به «صلح» برسد! گروهی دیگر هم هستند که هر چند به اندازه گروه اول اسیر «واقع‌گرایی جبرگرایانه» نیستند، معتقدند هیچ راهی برای مماشات با گروه بنیادگرایی چون طالبان نیست، اما آن قدر هم از این تفکر گسست نکرده‌اند که بتوانند خارج از تفکرات تولید شده توسط سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی حاکم بر جهان، رابطه امپریالیسم و بنیادگرایی را به درستی ببینند و در مقابل طالبان، از درگاه نهادهای بین‌المللی چون سازمان ملل، تحریم طالبان را مطالبه نکنند. این نوشته، فراخوان ساختن راه دیگری در برابر بنیادگرایی و راه‌های امپریالیستی، به مردم افغانستان به خصوص زنان و فعالین واقعی مقاومت علیه ارتجاع طالبان است.

چهل و پنج سال است که افغانستان میدان جنگ و اشغال امپریالیستی همراه با رشد جنگ سالاران اسلام گرا بوده است. ابتدا امپریالیست‌های روسی همراه با احزاب وابسته شان «خلق» و «پرچم» و هم زمان امپریالیست‌های آمریکایی و احزاب وابسته اسلامی/جهادی شان؛ و سپس بیست سال اشغال نظامی افغانستان توسط آمریکا و بریتانیا و هم پیمانان شان و رژیم جهادی/تکنوکراتیک آن و در نهایت حکومت طالبان بر مسند حکمرانی تکیه زدند و چیزی جز ویرانی، آوارگی، فقر، فلاکت، تشدید ستم بر زنان، ستم ملی علیه غیر پشتون‌ها به ویژه علیه هزاره‌ها در بر نداشته‌اند. امپریالیست‌های روس و بعد آمریکایی و بریتانیایی از افغانستان رفتند، اما محصولات تولید شده شان، یعنی لشکر‌ها را اسلام‌گرایان، خرافه و جهل، زن‌کشی و ترور، آوارگی و استثمار و ظلم وصف ناپذیر را برای مردم این کشور بر جای گذاشتند. افغانستان یعنی رنج وصف ناپذیر مردم آن در گرداب جنگ‌های ارتجاعی که در هیچ یک از آن‌ها ذره‌ای نفع نداشتند. افغانستان یعنی جان‌های بسیاری که از دست رفت، زنان بسیاری که سنگسار شدند، رویاهای بسیاری که بر باد رفتند و می‌روند. افغانستان یعنی حسرت کسب علم در دل نیمی از جمعیت آن. در رسانه‌های جهان، که در دست نیروهایی است که این وضعیت را برای افغانستان به وجود آورده‌اند، این تاریخ بی رحم جنایتکارانه جلب توجه چندانی نمی‌کند. اما خبر چاقوکشی پناهنده افغانستانی در خیابان‌های اروپا صدر اخبار می‌شود. در حالی که همین امپریالیست‌های «دموکرات» با مذاکرات دوحه در حال عادی سازی جنایت‌های روزمره اسلام‌گرایان تاریک اندیشی هستند که خودشان تقویت کردند و به جان مردم افغانستان انداختند.

ارتش آمریکا در شرایطی از افغانستان خارج شد که بیش از نیمی از کشور در دست نیروهای طالبان بود، «توافقات صلح» میان امپریالیسم آمریکا و طالبان در دوحه و استانبول و نقاط دیگر صورت گرفته بود و آنتونی بلینکن به عنوان وزیر امور خارجه دولت بایدن به نمایندگی از کل هیئت حاکمه آمریکا به رهبران طالبان، چراغ سبز برای تشکیل «شورای فقه‌های اسلامی»^۲ داده بود. با خروج آخرین دسته سرباز آمریکایی از فرودگاه بگرام، شهرها و ولسوالی (شهرستان)‌های مرکزی و شمالی افغانستان یکی پس از دیگری سقوط کرده و پرچم لا اله الا الله طالبان بر بام آن‌ها نصب شد. طبقه حاکمه در هر جای جهان، از فاشیست‌های مسیحی حزب جمهوری‌خواه آمریکا تا دمکرات‌ها و اتحادیه اروپا، از پاکستان و ایران و قطر تا چین و روسیه و هند برای طالبان فرش قرمز پهن کردند یا چشم بر جنایات گذشته آن‌ها بستند. سرنوشت میلیون‌ها نفر در افغانستان معامله شد تا بنیادگرایان ضد بشر و ضد زن به قدرت برسند. همان‌ها که امپریالیست‌های ناتو روزی با شعار نابودسازی شان و «آزادی زنان افغانستان» به این سرزمین لشکر کشیدند و بمباران کردند و کشتند!

نزدیک به بیست سال ارتش ایالات متحده آمریکا با مدرن‌ترین تجهیزات و نیروهایش به خاک افغانستان لشکر کشید. قرار بود القاعده و طالبان تا آخرین نفر از بین بروند و دمکراسی آمریکایی و «مداخله بشر دوستانه» با چاشنی بمب و گلوله در افغانستان مستقر شود. سه سال پیش، ارتش اشغالگر امپریالیسم آمریکا پس از بیست سال، شکست خورده و ناکام، خاک افغانستان را ترک کرد. پروژه امپریالیسم آمریکا در افغانستان شکست خورد، زیرا موفق نشد دولت متمرکز و منسجمی را به وجود آورد که تکیه‌گاه طبقه بورژوا ملاکان کثیر المله افغانستان باشد و به عنوان متحد آمریکا عمل کند. نورچشمی‌ها و دست‌نشانندگان اش از رهبران مجاهدین تا کرزی و از غنی تا عبدالله یکی پس از دیگری ناکام ماندند. هر چند جو بایدن

^۱<https://www.dw.com/fa-af/طالبان-در-مذاکرات-دوحه-به-میزبانی-سازمان-ملل-شرکت-می-کنیم-کند/a-69378399>

^۲ آیت الله آنتونی بلینکن و تشکیل شورای فقه‌ها در افغانستان. ستاره مهری. نشریه آتش شماره ۱۱۳. فروردین ۱۴۰۰

در نطق اعلام خروج آمریکا از افغانستان با تاکید اعلام کرد که هدف آمریکا صرفاً درهم شکستن القاعده و رهبرانش بود و در این امر موفق شده است، اما به واقع، طرح دولت- ملت سازی در افغانستان از سیاست‌های مهم آمریکا در راستای تثبیت مدلی از رژیم متمرکز، در عین حال اسلامی و متحد آمریکا در خاورمیانه بود.^۲ خاورمیانه هنوز یک منطقه استراتژیک برای حفظ سلطه جهانی امپریالیسم آمریکا است و به راحتی نفوذ در افغانستان را به رقبایش چین و روسیه واگذار نخواهد کرد. تجاوز آمریکا به افغانستان و اشغال آن بخشی از تلاش‌هایش برای محکم کردن سلطه جهانی‌اش از طریق مستحکم کردن سلطه‌اش بر خاورمیانه بود. چون خاورمیانه در اتحاد آمریکا با اروپا و در سلطه جهانی آمریکا یک قطعه تعیین‌کننده است. خاورمیانه مثل یکی از ایالت‌های بسیار مهم آمریکا است. رفتن از خاورمیانه مثل این است که یک ستون از بنای جهانی‌اش را بردارد. اکنون نیز مذاکرات با طالبان در «دوحه» روش دیگریست که آمریکا پس از شکستش در افغانستان در راستای تحکیم منافعش پیش گرفته است. دانستن این حقیقت مهم است که هرگز سر سوزنی «حقوق زنان افغانستان» برای این جنایتکاران بزرگ مطرح نبوده و نیست. جنگ و صلح امپریالیست‌ها و اسلام‌گرایان افغانستان، همواره یک قربانی اصلی داشته است: زنان افغانستان.

برده کردن زنان افغانستان از سه سال پیش به عنوان دیرک تحکیم حاکمیت طالبان با شدت و بی رحمی آغاز شد. یکی از اولین کارهای طالبان بعد از روی کار آمدن، حذف زنان از تمامی عرصه‌های اجتماعی، کار و تحصیل و سلب حق پوشش اختیاری بود که منجر به اعتراض‌های گسترده و به خیابان‌ها آمدن و فریادهای زنان عصیانگر شد. آن چه در افغانستان جریان دارد، برنامه‌ای سازمان‌یافته برای برده کردن زنان است. هیچ انسان آزاده‌ای نمی‌بایست در برابر این حمله ارتجاعی به زنان سکوت کرده و چشم بر آن ببندد.

علاوه بر این، برده‌سازی مضاعف زنان در افغانستان به دست اسلام‌گرایان، هم راستا با روندی جهانی برای برده سازی بیش از پیش زنان است. این امر چنان عریان است که قطعنامه سران هفت کشور به نام جی ۷ (آمریکا، بریتانیا، کانادا، ژاپن، آلمان، فرانسه، ایتالیا) پس از اجلاس خود در ایتالیا (۲۲ تا ۲۵ خرداد برابر با ۱۳ تا ۱۵ ژوئن ۲۰۲۴) عبارت «حق سقط جنین» را که در اجلاس سال گذشته تصویب کرده بود، از حقوق زنان حذف کرد! امروزه نه فقط در خاورمیانه و شمال آفریقا و شبه قاره هند بلکه در اروپا و ایالت متحده آمریکا هم شاهد حمله بر حقوق و آزادی‌های زنان هستیم. ممنوع کردن سقط جنین در آمریکا، السالوادور، لهستان، گسترش بی سابقه صنعت سکس و بردگی جنسی زنان در چهار گوشه جهان، همگی بیانگر زاویه‌های مختلف وحشت و کثافتی است که نظام سرمایه‌داری بر زنان تحمیل می‌کند.

بنابراین، وای به حال آنان که خواهان شرکت در مذاکرات با طالبان و «اصلاح کردن» آن هستند. و چه اسفناک که عده‌ای از زنان افغانستان از کسانی که خود راه را بر طالبان باز کردند، به رسمیت نشناختن آن را مطالبه می‌کنند. وای به حال آنان که حقیرانه امید دارند تا طالب زیر «فشار بین المللی» امتیاز خردی به زنان و مردم افغانستان بدهد! یا توهم فروپاشی درونی طالبان را تحت همین «فشار بین المللی» در اذهان می‌پروراند! جستجوی «راه حل» برای زنان افغانستان در «مجامع بین المللی» (قدرت‌های سرمایه داری امپریالیستی) در بهترین حالت آب در هاون کوبیدن و در بدترین حالت، خدمت به پیشبرد منافع سیاسی و اقتصادی قشرهای معینی است. راه حل مساله زنان افغانستان را نباید در افق‌های فرمیستی و مطالبه محور جست. نسبت به این جنایت علیه بشریت، باید رویکرد انقلابی داشت و زنان تحت ستم را نسبت به راه حل انقلابی آگاه و برای آن سازماندهی کرد. مقاومت شجاعانه زنان افغانستان به طور عینی فریاد چنین راه حلی است، هرچند که اکثرشان در حال حاضر به آن آگاه نباشند. بنابراین وظیفه ما نه دنباله روی از گرایش‌های خودبه خودی آنان، بلکه منطبق کردن آگاهی ذهنی زنان عصیانگر افغانستان بر منافع واقعی شان است. راه‌های برآمده از سیاست مطالبه محوری، افکار توده‌های خشمگین زنان را از علل پیدایش و وجود و ماهیت پدر-مردسالاری و ربط آن به نظام سرمایه داری دور می‌کند و در نتیجه از پرداختن به راه حل ریشه‌ای و اساسی ناتوان می‌ماند.

وضعیت افغانستان راه حل «میانه» ندارد. افغانستان انواع «راه‌ها» را رفته است به جز راه انقلاب کمونیستی. آن چه روس‌ها و نوکران «خلق» و «پرچم» آن‌ها در بیش از ۴۵ سال پیش بر افغانستان تحمیل کردند، کمونیسم نبود بلکه «کمونیسم» دروغینی بود که شوروی تا زمان فروپاشی‌اش در سال ۱۹۹۱ مدعی‌اش بود. کمونیسمی که باید و می‌توان توده‌های مردم را حول آن و در مقابل وضعیت موجود بسیج کرد، کمونیسم نوین تکامل یافته توسط باب آواکیان است. این علمی است که می‌تواند سرچشمه‌های سیستمی که فجایع افغانستان را به بار آورده و آن را به مرکز برده سازی زنان تبدیل کرده است، تشریح کرده و راه‌هایی از آن را ترسیم کند.

رهایی زنان از ستم را باید به عنوان یک بخش عاجل از استراتژی کلان سراسری برای انقلاب مطرح کرد. همین لحظه، گسل زنان بیشترین ظرفیت برای شورش علیه طالبان را در افغانستان دارد. اما این ظرفیت بالقوه فقط در پیوند با جنبشی برای انقلاب که در مرکز آن هسته‌ای از کمونیست‌های انقلابی پیرو کمونیسم نوین باشد، می‌تواند محقق شود. در گذشته تلاش‌های مهمی توسط عده‌ای از رفقا تحت نام جنبش کمونیسم نوین افغانستان (جکنا) آغاز شد، تبدیل به حرکتی امید آفرین شد، اما این گام اولیه با وجود داشتن مبنا و مسیر حرکت صحیح، تکامل نیافت و

نتوانست

^۲ جناحی از بورژوازی و هیئت حاکمه امپریالیسم آمریکا، در قامت رژیم بوش و نئومحافظه کاران طرفدارش، با دو هدف ابتدا به افغانستان و بعد به عراق لشکر کشیدند. یکم، نابودی نیروهای اسلام‌گرای در حال رویش و گسترش در سراسر خاورمیانه، شمال آفریقا و دیگر نقاط جهان. جورج بوش خاورمیانه را به مرداب پشه خیزی تشبیه کرد که باید خشکانده می‌شد. امپریالیسم آمریکا که به مدت یک دهه از ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۸ به حمایت و تقویت و تسلیح گروه‌های مختلف اسلام‌گرا در افغانستان علیه ارتش اشغالگر امپریالیسم شوروی (۱۹۵۶-۱۹۹۱) پرداخته بود از اواسط دهه ۱۹۹۰ با معضل تهاجم اسلام‌گرایان به منافع و رژیم‌های وابسته به خودش در منطقه و حتی در قلب نیویورک مواجه شده بود. دوم، امپریالیسم آمریکا پس از جنگ جهانی دوم خود را به عنوان قدرت امپریالیستی شماره یک جهان مطرح کرد و به هم‌اوردی با شوروی سوسیالیستی (۱۹۱۷-۱۹۵۶)، چین سوسیالیستی (۱۹۷۶-۱۹۴۹) و بعدها شوروی سوسیال-امپریالیست (سوسیالیست در نام، امپریالیست در عمل) پرداخت. آن‌ها نظم جهانی و روابط و مناسبات ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیکی را بنا نهادند که در مسیر خدمت به سلطه شان به عنوان قدرت شماره اول جهان سرمایه داری امپریالیستی بود. اما این موقعیت و جایگاه از سال‌های دهه ۱۹۷۰ به بعد با یک شب نرولی مواجه شد. آمریکا با فروپاشی شوروی در ۱۹۹۱ تلاش کرد از خلأ به وجود آمده در توازن قوای امپریالیستی جهانی استفاده کرده و موقعیت خود را در منطقه استراتژیک خاورمیانه تثبیت و تحکیم کند. در این راستا تلاش کرد رژیم‌های مخالف منافع استراتژیکش در منطقه، به ویژه رژیم‌های بعث عراق و سوریه و جمهوری اسلامی ایران را با تغییر و جنگ یا فشار، از پیش پا بردارد و یا به کمپ خود بکشد. این طرحی بود که «طرح خاورمیانه بزرگ» نام گرفت.

در انجام وظایف اش در مسیر مبارزه با دشمنان بشریت و دشمنان مردم افغانستان و تغییر فکر توده‌های مردم به سمت انقلاب تداوم داشته باشد. جمع‌بندی علمی از علل سیاسی و ایدئولوژیک این ناکامی و بر این مبنا احیاء و گسترش جکنا، برای همه آن‌هایی که از چندین دهه فاجعه در افغانستان به ستوه آمده اند، برای هزاران زن و مرد جوان شورشی و متفرد از جهادی‌ها، آمریکا و طالب، منجر از ستم و تبعیض و جهل و تاریک اندیشی و پدرسالاری یک ضرورت است. باشد تا کمونیست‌های انقلابی از میان زنان شورش‌گر افغانستان بلند شده و به صراحت و صدای بلند اعلام کنند که آماده اند تا خشم زنان افغانستان از شرایط بردگی شان را تبدیل به نیروی سازمان یافته جنبشی برای انقلاب کنند -- نه فقط علیه حاکمیت طالبان بلکه علیه کلیت سیستم سرمایه داری امپریالیستی که طالبان بخشی از آن است.

صحبت از پتانسیل بالای زنان افغانستان برای این که چنین نیروی پیشاهنگی از میانشان بلند شود مبتنی بر یک ارزیابی ماتریالیستی است و نه خوش خیالی یا تعارف برای تقویت روحیه. در این مرحله باید حول چنین درک و تعهدی نسبت به چنین انقلابی نیرو انباشت کنیم.

اوضاع کنونی، این نقطه نظر را عاجل‌تر از همیشه می‌کند. جهان دارد به طور خشونت بار قالب بندی مجدد می‌شود. آمریکا در راس آن است و جنگ نسل کشی غزه تبارز این وضعیت است. وضعیت زنان افغانستان یکی از تبارزات تشدید تضادهای دنیا است. تشدید تضادها نیاز دارد که توسط خشونت حل شود، مانند جنگ روسیه علیه اوکراین و جواب ناتو به آن. مرتباً تلاش می‌کنند این روند را کنترل کنند، اما دینامیک‌های نظام سرمایه داری جهانی مرتباً آن را به مرحله ای می‌رساند که کنترلش برای امپریالیست‌ها هم ممکن نیست. وضعیت زنان افغانستان و دیگر تحولات مانند جنگ نسلی کشی اسراییل در غزه و تلاش‌های مستاصلانه جمهوری اسلامی ایران برای حفظ تعادل اش در چنین چارچوب کلانی رخ می‌دهد. تحلیل از این صحنه پیچیده و لایه‌های درهم تنیده آن، نیازمند داشتن هسته ای از کمونیست‌های انقلابی است که مرتباً با استفاده از علم کمونیسم نوین صحنه را تحلیل کنند و برای توده‌های مردم تشریح کنند و طبق آن عمل امروز را در جهت تدارک برای انجام انقلاب پیش ببرند. هدف از علم، پیش بینی نیست. بلکه فهمیدن ماهیت جامعه و صحنه سیاسی در هر مقطع و در این پرتو ترسیم مسیر پیشروی به سمت انقلاب کمونیستی است. صحنه سیاسی در جهان و در هر کشور مرتباً تغییر می‌کند و نیروهای سیاسی هم مرتباً تغییر سیاست می‌دهند و درهم ترکیب شده یا از هم جدا می‌شوند. پولاریزاسیون سیاسی را که حول فصل جدید «دوحه» شکل گرفته باید برهم زد. ما نباید به دنبال اکثریت شدن باشیم. بلکه باید اقلیتی را سازمان دهیم که ماتریالیست است. داشتن قطب نمای علمی کمونیسم نوین برای مقابله با سیاست‌ها و مسیرهای ارتجاعی و امپریالیستی و باز کردن مسیر حقیقت‌رهای بخش، تعیین کننده است. بر همین مبناست که باید راه دیگری، راه جنبشی برای انقلاب را بسازیم.

قیام علیه دنیای کهنه بر حق و ساختن دنیای نو ضروری است. از خاورمیانه تا قلب آمریکا، مردم به نهضت‌های انقلابی نیاز دارند که جوانان به ویژه زنان انترناسیونالیست با علم کمونیسم نوین در رهبری آن قرار گرفته باشند. لازم است تلاش و مبارزه ما به آن جا برسد که مردم سرانجام خود را از حصارهایی خلاص کنند که مانع خیزش شان علیه ستمگران می‌شود. این چیزی است که به رهبران استراتژیک انقلاب نیاز دارد. رهبرانی با دانش و روش علمی و نگاه استراتژیک به انقلاب تا بر شمار زیادی از مردم اثر بگذارند و مبارزات آن‌ها را به سوی هدف یک انقلاب واقعی پیش ببرند.

«شمار کسانی که کمونیسم را رد کرده اند، بیش از اندازه زیاد است؛ اغلب این‌ها بدون این که به طور جدی به آن بپردازند آن را رد کرده اند و یا این که اصلاً حاضر نشده اند به آن نگاهی جدی کنند. علت این امر در جهل و تعصبی نهفته است که منبع نهایی اش تحریفاتی است که حافظان نظم کنونی بی وقفه اشاعه داده اند و این تحریفات فقط به تقویت نظم موجود به شدت ستمگرانه خدمت کرده است. ... و این کار، آسیب بزرگی به بشریت وارد می‌کند: امتناع از به کار بردن رویکردی صادقانه و علمی و به جای آن به کار بردن ضد آن در مورد کمونیسم و تاریخ واقعی جنبش کمونیستی و تکامل کمونیسم نوین، یعنی بستن درها به روی تنها آلترناتیو واقعی در مقابل سیستم حقیقتاً درنده سرمایه داری - امپریالیسم؛ بستن در به روی تنها آلترناتیو معتبری که منافع اساسی توده‌های بشریت و در نهایت کل بشریت و آینده ای را نمایندگی می‌کند که ارزش زیستن دارد.» (آواکیان. بیانیه به مناسبت سال ۲۰۲۱، سالی جدید، نیاز اضطراری به جهانی که بتیادا متفاوت است: برای رهایی تمام بشریت)

مهم نیست امپریالیست‌ها چند بار طالبان را بردند و آوردند. اتحاد با ارتجاعی ترین قشرهای حاکم در کشورهای تحت سلطه، مخالف اصول و کارکردهای امپریالیسم نیست. به خاطر بربریت فوق العاده طالبان نباید امپریالیسم آمریکا را که سازمانده فصل جدیدی از «دوحه» با طالبان است در درجه دوم قرار داد. جریانی مثل طالبان یا نیروهای جهادی اسلام گرای پیش از طالبان، بازیگران بومی بر یک صحنه کلان جهانی هستند که نظام سرمایه داری امپریالیستی بر آن حاکم است. در خاورمیانه، هنوز دو قطبی بنیادگرایی اسلامی یا امپریالیسم برهم نخورده است. اما پایه‌های مادی برهم زدن آن هر روز بیشتر از قبل مهیا و پخته می‌شود. این نظام جهانی، یکپارچه نیست و خودش شاریده و مملو از رقابت‌های کلان میان قدرت‌های امپریالیستی مختلف است که امروز به ویژه میان آمریکا با روسیه و چین جریان دارد. اگر توده‌های مردم این صحنه پیچیده را درک کنند، ثبات فکر و ثبات قدم، جای حس عجز در مقابل اوضاع پیچیده را می‌گیرد و در مقابل گوشت دم توپ بنیادگرایان یا خادمان امپریالیست‌ها شدن، مقاومت خواهند کرد و به جای آن جذب راه‌های بخش انقلاب کمونیستی خواهند شد.

مجاهدین و آلترناتیویشان برای آینده ایران

در آغاز این سلسله نقدها، در شماره ۱۴۸ از نشریه آتش گفتیم، در چند شماره راجع به ماهیت جهان بینی و استراتژی سیاسی و برنامه اجتماعی سازمان مجاهدین خلق خواهیم نوشت. در بخش اول و دوم به جهان بینی دینی مجاهدین در تقابل با شیوه تفکر علمی پرداختیم. در بخش سوم، در مورد تبارز و کاربست جهان بینی دینی مجاهدین در تولید تفکر پدرسالاری سنتی و ستم بر زن نوشتیم. در این بخش پایانی، نگاهی می‌کنیم به برنامه سیاسی و اجتماعی مجاهدین و آلترناتیویشان برای ایجاد دولتی در چارچوبه‌های نظام سرمایه داری. وجه سلبی این «آلترناتیو» امروزه با شعار «نه شاه، نه شیخ» و وجه ایجابی اش با شعار «جمهوری دموکراتیک» مندرج در برنامه ده ماده ای بیان می‌شود و کلیت این برنامه، ایجاد ائتلاف‌های سیاسی بسیار مشخصی در صحنه داخلی و بین‌المللی را مد نظر دارد.

برنامه سیاسی و اجتماعی هر نیروی سیاسی مدعی «اپوزیسیون» یا مخالفت با نظام سیاسی ایدئولوژیک و اقتصادی اجتماعی حاکم است، باید مورد بررسی قرار بگیرد تا معلوم شود آیا واقعاً اپوزیسیون است و سخنگو و حزب چه طبقه ای است. زیرا نقد آن چه هست و تثبیت آن چه باید جای آن را بگیرد، یک نزاع طبقاتی است. تجربه هولناک تبدیل قیام و مبارزه ضد سلطنتی در سال ۱۳۵۷ به ضد انقلاب دینمدار فاشیست نیز بر اهمیت چنین رویکردی پرتو می‌افکند. سوال این جاست که آیا مانند تغییر سال ۱۳۵۷ یک رژیم ارتجاعی دیگر، با سبک و سیاقی دیگر، به قدرت خواهد رسید و چرخه ویرانگر سیستم سرمایه‌داری تداوم خواهد یافت؟ یا یک تغییر واقعا انقلابی حاکم شده و به نوبه خود، محرک بلند شدن موج جدیدی از جنبش‌های رهایی بخش ضد سرمایه‌داری امپریالیستی و انقلاب‌های کمونیستی در جهان خواهد شد؟ برای کدام راه باید جنگید؟ نبرد بر سر آینده ایران از این زاویه برای همه کسانی که خواهان جامعه ای بنیاداً متفاوت هستند، اهمیت دارد. تاثیرات وقایع ایران نه فقط در منطقه خاورمیانه بلکه در جهان مهم است. به همان نسبت، نیروهای سیاسی بورژوازی و قدرت‌های امپریالیستی فعالانه وارد صحنه شده اند تا آلترناتیوهای ارتجاعی خود را تحمیل کنند. یکی از نیروهایی که مورد حمایت جناح‌های قدرتمندی از امپریالیسم آمریکا است، سازمان مجاهدین خلق ایران است و سازمان مجاهدین، علیرغم این که ضربات مهلکی از این رابطه خورده است اما بر این مسیر پافشاری کرده است.

بررسی اسناد و مدارک رسمی سازمان مجاهدین خلق ایران (مجاهدین) و شورای ملی مقاومت شان طی چهل سال گذشته (و خاصاً از زمان تاسیس در دهه چهل خورشیدی) حاکی از بازآرایی‌های چشمگیری در بیان برنامه سیاسی و اجتماعی شان برای آینده ایران بوده است که می‌توان شکل موجز آن را در برنامه ده ماده ای مریم رجوی که به عنوان آلترناتیو ارائه شده است مشاهده کرد. نکته قابل توجه در این برنامه تغییر جمهوری دموکراتیک اسلامی به فقط جمهوری دموکراتیک است. باید اضافه کرد که آنها در ده سال گذشته، به طور ضمنی کلمه اسلامی را از این جمهوری حذف کرده اند. در هر حال، تا جایی که ما می‌دانیم مجاهدین نقدی بر محتوای «جمهوری دموکراتیک اسلامی» و علت تغییر به سمت «جمهوری دموکراتیک» ارائه نکرده اند. طبعاً بعد از چهل و پنج سال تجربه حکومت دین مدار سرمایه داری (جمهوری اسلامی ایران) که در چهارچوب جهان امپریالیستی به حیاتش ادامه می‌دهد و امروز در صحنه بین‌المللی خاصاً در خاورمیانه در تضاد با امپریالیست‌ها قرار دارد، حذف کلمه «اسلامی» در جمهوری مجاهدین برای آلترناتیو شدن و خوشایند آمریکا و دیگر امپریالیست‌های اروپایی دور از انتظار نیست و مصلحت جویانه است. آنها باید بگویند که با چه تفکری حتماً مقام ریاست جمهوری دموکراتیک اسلامی را حتماً قبل از این که چنین چیزی به وجود آید تعیین کردند. مصوبه شورای ملی مقاومت در ۶ شهریور ۱۳۷۲ ماده ۷ اصلاحی می‌گوید: «مقام ریاست جمهوری دموکراتیک اسلامی به عهده خانم مریم رجوی خواهد بود...». و در سال ۱۴۰۰ می‌نویسند، «شورای ملی مقاومت ایران در چهل سال گذشته امتحان آزادی و استقلال و آزمایش ماندگاری و توانمندی داده و در تاریخ معاصر ایران، نقشی بی‌همتا دارد و جایگزین این رژیم برای استقرار یک جمهوری دموکراتیک است.» (سخنرانی ۱۹ تیرماه ۱۴۰۰: رژیم آخوندی در بن بست سرنگونی آلترناتیو دموکراتیک بسوی پیروزی).

از آنجایی که خصلت آلترناتیو هر جریان سیاسی را نوع روابط سیاسی و اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی ای که برقرار خواهد کرد تعیین می‌کند، طبعاً برنامه ده ماده ای مجاهدین/شورای ملی مقاومت از این قاعده مستثنی نیست. دولت آینده آلترناتیو چه روابط روبنایی را برقرار خواهد کرد؟ به عبارت دیگر ماموریت اساسی قانون و اعمال آن قانون چیست؛ نهادهای گوناگون حاکمیت چه سیادت طبقاتی را اعمال خواهند کرد و راه را برای استقرار چه شیوه تولیدی در زیربنای اقتصادی باز خواهند کرد؟ با استثمار و ستم‌های اجتماعی چه خواهند کرد؟ با دنیا بر مبنای کدام منافع طبقاتی و تقویت آن، کدام شیوه تولیدی و تقویت آن رابطه برقرار خواهند کرد؟ آیا مردم حق و آزادی و دموکراسی برای الغای مالکیت خصوصی بر ابزار تولید را خواهند داشت؟

مفاهیمی مانند آزادی و دموکراسی، برابری، حقوق بشر، اصل «تساهل» و «حکومت مردم بر مردم» و انتخابات (البته شورای ملی مقاومت پیشاپیش رئیس جمهور را انتخاب کرده است) بدون روشن کردن محتوایشان در رابطه با شکاف‌های طبقاتی و جنسیتی و ملی که جامعه ما و دنیا را مشخص می‌کند بی‌معنی و فریبکارانه است. امروزه سلطه این طبقه سرمایه دار در شکلی جهانی شده سیستم امپریالیسم جهانی را بوجود آورده که چنگال‌های خونینش را در سراسر جهان فرو برده و از بشریت مافوق سود را بیرون می‌کشد. پنهان کردن واقعیت حاکمیت طبقه سرمایه دار با تکرار واژه‌های مبهم «حاکمیت مردم» با قصد و آگاهانه است. مریم رجوی آگاهانه در ماده اول برنامه ده ماده ایش تلاش می‌کند سلطه طبقاتی بورژوازی خارج از قدرت سیاسی و در واقع روابط ستم و استثمار را با مقوله «حاکمیت مردم در یک جمهوری با رای آزاد و کثرت‌گرا» پنهان کند.

مریم رجوی در اجلاس سه روزه شورای ملی مقاومت در ۷ مرداد ۱۳۹۹ می‌گوید: «قانون اساسی ما آزادی، دموکراسی و برابری است. ما در پی بنای یک جامعه آزاد و دموکراتیک هستیم.» اینها یعنی شیره بر سر خلائق مالیدن و هیچ! چون هر قانون اساسی، بیان ساختار حقوقی روابط اقتصادی یعنی شیوه تولیدی معین و روابط اجتماعی منطبق بر آن و افکار و فرهنگ تقویت کننده آن و به یک کلام منافع طبقه حاکم و در خدمت آن است.

مضافاً، دموکراسی و دیکتاتوری غیر قابل جدا کردن هستند و دو قلوهای به هم چسبیده هستند. تنها می‌توان از دموکراسی/دیکتاتوری‌های متفاوتی -بورژوازی یا پرولتری سخن گفت. باید جمله هشدار دهنده باب آواکیان را تاکید کنیم: در دنیایی که عمیقاً با غسل‌ها و شکاف‌های طبقاتی مواجه هستیم حرف زدن از «دموکراسی» بدون حرف زدن از ماهیت طبقاتی دموکراسی مورد نظر و این که در خدمت چه کسانی است، بی‌معنی و مزخرف است. تا زمانی که جامعه به طبقات تقسیم شده نمی‌توان دموکراسی برای همه داشت. به قول او: «سوال این است، کدام طبقه حکومت خواهد کرد و آیا حاکمیت و نظام دموکراسی آن به تداوم شرایط تقسیم طبقاتی و روابط استثماری، ستم و نابرابری منطبق بر آن خدمت خواهد کرد و یا به روند محو آن.»

مریم رجوی در ماده چهارم برنامه حکومتی آینده شان از جدایی دین و دولت و آزادی ادیان و مذاهب حرف می‌زند. سازمانی که رهبران و اعضای سازمانی اش کاملاً دین مدار هستند، به سختی بتوانند دولتی جدا از دین به وجود آورند. واقعیت این است که اسلام یا هر دین دیگری وراثت خویش و تفسیری یک ایدئولوژی تاریخی - طبقاتی است و جهت گیری طبقاتی و برنامه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی معینی را در خود حمل می‌کند. اسلام، ایدئولوژی طبقات استمارگر است و مانند هر دین دیگری، رובنای فرهنگی و اخلاقی روابط تولیدی و اجتماعی تبعیض آمیز و استثماری از زمان بوجود آمدنش تا حال بوده است.

جدا از هر تفسیر و تعبیری، در مرکز جهان بینی، ایدئولوژی و اخلاقیات اسلامی این خصلت‌های ارتجاعی، خرافی، استثماری و زن ستیزانه نهفته است و دولت‌های اسلامی از ظهور اسلام تا جمهوری اسلامی ایران، طالبان، القاعده، داعش و حزب عدالت و توسعه ترکیه و مجاهدین و دیگر برندهای اسلامی با وجود تمام تفاوت هایشان، این ماهیت و هسته مستحکم را حمل می‌کنند.

مجاهدین نوید چه جامعه ای را می‌دهند؟

بسیاری از روشنفکران ایران در اواخر دهه ۱۳۴۰ و دهه ۱۳۵۰ به اشتباه و در عصری که شرایط تاریخی «اصلاح دین» کاملاً به سر آمده و امری مربوط به گذشته شده بود، در دین به دنبال منبعی برای مبارزه با استبداد رژیم شاه و امپریالیسم و عدالت اجتماعی بودند. بنیان گذاران مجاهدین و جریان موسوم به «ملی مذهبی» نیز از آن دسته بودند. این مصادف شد با شکل گیری اوضاع خاصی در جهان در پنجاه سال گذشته که به ویژه، با به شکست کشیده شدن انقلاب‌های سوسیالیستی قرن بیستم و ورشکسته از آب درآمدن جنبش‌های ملی گرا و گسترش نفوذ بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه رقم خورد. اما بین آن سازمان مجاهدین اولیه و این چیزی که امروز در مقابلمان است تفاوت ماهوی سیاسی موجود است.

برخلاف تصویری که نیروهای مانند پهلوی و مجاهدین از جنگ‌های خاورمیانه می‌دهند فقط نیروهای بنیادگرایی اسلامی نیستند که چنین شرایطی را برای مردم بوجود آورده است بلکه پایه و اساس این جنگ‌ها نیروهای امپریالیستی خاصاً آمریکا است که این جنایات را می‌آفریند. کافی است نگاهی به جنایت‌ها و کشتار مردم غزه و فلسطین ببینیم. مجاهدین و شورای ملی مقاومت هیچ موضعی علیه نسل کشی اسرائیل و آمریکا در غزه ندارند. زیرا، از متحدان جریان فاشیست‌های مسیحی حزب جمهوریخواه آمریکا و تحت حمایت آنها هستند. افرادی مانند مایک پنس معاون ریاست جمهوری آمریکا در دوره ترامپ، یکی از نمایندگان و سخن گویان با نفوذ بنیادگرای مسیحی در هیئت حاکمه آمریکا است که هدفش تغییر بنیادین قانون اساسی آمریکا بر مبنای دیدگاه مسیحیت آوانگلیش است. هر چند امروز مایک پنس طرفدار ریاست جمهوری ترامپ نیست اما جنبش فاشیستی مسیحی که او از رهبران آن بوده است، ترامپ را «فرستاده خدا» می‌داند. میان این فاشیسم و شدت گرفتن ستم پدر/مردسالاری علیه زنان در آمریکا ارتباط مستقیم وجود دارد. با گسترش نفوذ این فاشیست‌ها، حتا در مراکز آموزشی دین گرای بر مبنای نص صریح انجیل در مقابل آموزش علم برخاسته است. در روز ۲۰ ژوئن ۲۰۲۴ ایالت لویزیانا در آمریکا قانونی را تصویب کرد که به موجب آن «ده فرمان» (فهرستی از دستورات دینی) دین باید بر سر در همه مدارس نوشته شود که خصلتش ضد زن، پدرسالارانه، ضد علم، ضد آزادی در مذهب است. این اوضاع در حال شکل گیری در کشوری است که حداقل از بعد از جنگ جهانی دوم به این سو یعنی در هشتاد سال گذشته قدرتمندترین و شرورترین قدرت امپریالیستی جهان بوده است.

مریم رجوی برای مایک پنس و جولیان و دیگر مقامات فاشیست آمریکایی فرش قرمز پهن می‌کند و می‌گوید: «اسلام ما، استبداد و زن ستیزی را رد می‌کند. حقوق ملیت‌های تحت ستم را نادیده نمی‌گیرد. ما راه مسیح و راه موسی و راه محمد را جدا نمی‌دانیم. این آلترناتیو با برافراشتن پرچم جدایی دین و دولت، هم راه حل ایران به سوی دموکراسی و هم آنتی تز پدیده شوم بنیادگرایی اسلامی در کل منطقه است.» در همین کلام مختصر می‌توان دید که مخالفت مریم رجوی با «استبداد و زن ستیزی» همانقدر توخالی است که ادعاهای مایک پنس در مورد «سکولاریسم». البته رجوی درست می‌گوید که «راه مسیح و راه موسی و راه محمد» جدا نیست؛ همه ادیان ابراهیمی، ادیان پدرسالار و اشباع شده از روابط برتری مرد بر زن و کمتر از انسان دانستن زن هستند و به طرز عریان و خشونت بار بر ضرورت تسلیم زنان به مردان، سلطه پدر و شوهر و هر نرینه ای بر جنس مونث در خانواده و طایفه و جامعه، تاکید می‌کنند. با این وصف، رژیم‌های دینمدار مدرن که در راس یک نظام سرمایه داری نشسته اند و آن را اداره می‌کنند، مانند جمهوری اسلامی ایران، کیفیتاً با رژیم‌های دینمدار عصر ماقبل سرمایه داری متفاوت اند و همان اصول عهد کهنه را در

امتزاج با ابزار مدرن عصر سرمایه داری، از جمله ابزار فکری عقل مدار (راسیونال) و متعارف و حتا «مقبول» و «مطلوب» جلوه دادن اصول اجتماعی فاشیستی، تبدیل به ماشین دهشتناکی کرده اند. همه جریان‌های بنیادگرای دینی در جهان اعم از اسلامی و مسیحی و یهودی و هندو و غیره با تمام تفاوت‌ها دارای وجه اشتراک معرفت‌شناختی و سیاسی بسیار مهمی هستند: همه شان ضد علم اند و همه شان دین‌گرایی را عامل عمده در منسجم نگاه داشتن جوامع تحت سلطه شان می‌دانند.

طی خیزش ژینا، مجاهدین و متحدینشان با شعار «مرگ بر ستمگر چه شاه باشه چه رهبر» سعی کردند صف‌آرایی همه با همی ولی علیه سلطنت طلبان را ایجاد کنند. این شعار برای کسانی که مخالف رژیم و سلطنت طلبان بودند خوشایند بود، حتی برخی نیروهای چپ با این شعار همراهی کردند. اما همانطور که در ابتدا گفتیم، «آلترناتیو» مجاهدین در چارچوب‌های نظام سرمایه داری حاکم بر جهان است و از این نظر وجه اشتراک زیربنایی و اساسی با نظام جمهوری اسلامی دارد که هرگز نه می‌خواست و نه می‌توانست از این نظام جهانی گسست کند. هر «آلترناتیو» که مبتنی بر شیوه تولید سرمایه داری و در چارچوب نظام جهانی سرمایه داری باشد، بی‌تردید شاهد شورش‌های نفت و آب و نان و محیط زیست و زنان و هنرمندان منتقد و دانشجویان انقلابی و کارگران اعتصابی خواهد بود و برای حفظ حاکمیت اش دست به سرکوب خواهد زد. اگر نمونه تجربی لازم است: همان شاه و شیخ، بازهم زمین خواری و جنگل خواری و کوه خواری و ... دزدی و اختلاس و مافیابازی برای غارت ته مانده‌های جیب مردم خواهد بود. بازهم زاغه نشینی، بیکاری، تن فروشی نمادهای سقوط به زیر خط فقر جمع می‌خواهند بود. و «دولت سکولار» مجاهدین برای سرکوب فقرا، به جای توسل به توجیهات شرعی از توجیهات عقلانی استفاده خواهد کرد. بازهم اقتصاد معتاد به تزریق مالی از سوی مراکز مالی نظام امپریالیستی و معتاد به تحت‌الحمایه بودن این یا آن قدرت امپریالیستی و کاملاً معتاد به سرکوب داخلی خواهد بود که سرجمع آنها می‌شود یک رژیم ارتجاعی تحت سلطه - شاید بدون تحجر و بیرحمی تئوکراتیک اسلامی در مناسبات با هشتاد و اندی جمعیت این کشور. بازهم انباشت ثروت در دست اقلیتی انگلی به نام سرمایه دار یا کارآفرین یا توسعه گر و انباشت بی‌انتهای فقر در طرف دیگر. اینها گمانه زنی نیست. بلکه منطبق بر دینامیک‌های سیستم سرمایه داری است و شکل‌گیری قشرهای مختلف طبقه سرمایه دار و سیاست‌های دولت این طبقه تابعی از این دینامیک‌ها هستند.

سخن پایانی

جمهوری اسلامی، حکومت فشر آخوند نیست که با کنار زدن این قشر جامعه ما از رنج و فلاکت‌های عدیده رها شود. ما با یک نظام (سیستم) طرف هستیم و نه با حکومت افرادی با طرز فکری خاص و مشتکی دزد و بی‌کفایت. البته که اینان طرز فکر خاص ارتجاعی یعنی اسلام‌گرایی فاشیستی دارند و البته که دزد و بی‌کفایت اند. اما، مهمتر از این، آنها مجریان و مدیران نظام سرمایه داری در ایران هستند که خود وابسته به نظام سرمایه داری امپریالیستی جهانی است. طبقه سرمایه دار حاکم در ایران که بر صنعت، کشاورزی، تجارت، بانک داری و غیره سلطه دارد، و رژیم حامی منافع این طبقه که امروز به شکل جمهوری اسلامی است، بدون این که تابع کارکردها و قوای محرکه نظام جهانی سرمایه داری باشد، نمی‌تواند وجود خارجی داشته باشد. از این واقعیت فقط یک نتیجه‌گیری صحیح در مورد آلترناتیو واقعا رهایی بخش و نه ارتجاعی و پوسیده می‌توان کرد: سرنگونی جمهوری اسلامی باید به سرنگونی نظام اقتصاد اجتماعی سرمایه داری و قطع وابستگی ساختاری و نظام مند اقتصاد و جامعه ایران به امپریالیست‌ها - چه امپریالیست‌های آمریکایی و اروپایی یا امپریالیست‌های چینی و روسی - گره بخورد. تجربه هولناک جمهوری اسلامی در رابطه با «آلترناتیو» مجاهدین هم مصداق دارد. زیرا «آلترناتیو» اینان نیز حفظ همان روابط اقتصادی-اجتماعی کهنه است در شکلی دیگر و زمانی که روابط کهنه ریشه کن نمی‌شوند، در دوره ای دیگر در ترکیب با شرایط کلی و جهانی دیگر، تبدیل به هیولایی غیر قابل تصور می‌شوند.

آلترناتیو واقعی فقط یک چیز می‌تواند باشد: سرنگونی این رژیم و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین ایران از طریق انقلاب کمونیستی که مختصات آن در طرح «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» به تفصیل آمده و چشم‌انداز و راه رسیدن به آن در «برنامه و مانیفست انقلاب کمونیستی» و «استراتژی راه انقلاب در ایران» تجسم یافته است.

پانویس:

۱- مجاهدین خلق در تابستان سال ۱۳۵۰ در صدد برهم زدن جشن‌های پرخرج و افراطی ۲۵۰۰ساله شاهنشاهی بودند که اکثریت رهبری آن دستگیر شدند و در بهمن ماه همان سال محاکمه شدند. بسیاری از رهبران آن به دفاع از مواضع خود در دادگاه‌های نظامی پهلوی پرداختند. مسعود رجوی در این دادگاه دفاعیاتش بیشتر بر روی سیاست‌های خارجی رژیم متمرکز بود. رجوی بحث‌ش را با این شروع کرد که بیشتر مشکلات جهان توسط امپریالیسم ایجاد شده، کشورهای تحت سلطه، توسط شرکت‌های چند ملیتی و بانک‌های غربی استثمار شده و آمریکا رژیم‌های دست‌نشانده خود را در ویتنام، عربستان، اردن و ایران بوجود آورده است... امپریالیسم آمریکا، بدون تردید دشمن اصلی ایران است اولاً به خاطر کودتای ۲۸ مرداد و ساقط کردن مصدق و ثانیاً به خاطر مسلح ساختن رژیم خونخوار که جنایت ۱۵ خرداد را مرتکب شده است. و در نتیجه‌گیری تاکید کرد که اکنون هدف اصلی آزاد کردن ساختن ایران است از سلطه امپریالیسم آمریکا. (به نقل از کتاب، اسلام رادیکال، مجاهدین خلق. اروند آبراهامیان ص ۶۲ و ۶۵).